

اختلال فضای مجازی در فرایند هویت بخشی خانواده ایرانی

دکتر مجتبی عطارزاده^۱

چکیده

در عصر اطلاعات، بخش عظیمی از جامعه پذیری نسلها از طریق فضای مجازی انجام می شود و نفوذ و تأثیر رسانه تا جایی است که برخی از نظریه پردازان ارتباطی بر این باورند که رسانه ها اولویت ذهنی و حتی رفتاری ما را تعیین می کنند و اگر چگونه فکر کردن را به ما یاد ندهند، اینکه به چه چیزی فکر کنیم را به ما می آموزند. درواقع جریان بین المللی اطلاعات، جریانی است مرکز- پیرامونی که از کشورهای توسعه یافته به سوی کشورهای در حال توسعه روان است. این جریان به شدت یکسویه، عمودی، تحقیرگر، منفی گرا و سلطه جو، توانایی منابع خارجی را برای اجرای اقدام هایی نظیر کنترل و نفوذ در کشورهای هدف در قالب تغییر سبک زندگی بسیار افزایش داده است. آسیب دیدگی چهره فرهنگی جوامع در حال توسعه (از جمله ایران) ناشی از تحول سبک زندگی، به طور قطع آسیب های اجتماعی متعددی را دربر خواهد داشت که در این میان سست شدن پایه های نظام خانوادگی و الگوبرداری از فرهنگ های بیگانه ناسازگار با فرهنگ بومی، هویت ایرانی را در معرض مخاطره و تهدید قرار می دهد. نوشتار حاضر با مفروض قراردادن اینکه کارکرد معطوف به تشدید به تفرد فضای مجازی، هویت ایرانی که وامدار حس جمع گرایی ناشی از قدمت خانواده است را در معرض تهدید قرار می دهد، بر آن است تا پاسخگوی این سؤال اصلی باشد که فضای مجازی چگونه و تا چه اندازه با تشدید روحیه فردگرایی ایرانیان منجر به تضعیف نهاد خانواده، همگرایی ملی را کاهش داده است؟ روش تحقیق مقاله توصیفی- تحلیلی از نوع اسنادی و روش گردآوری داده ها، کتابخانه ای است.

واژگان کلیدی

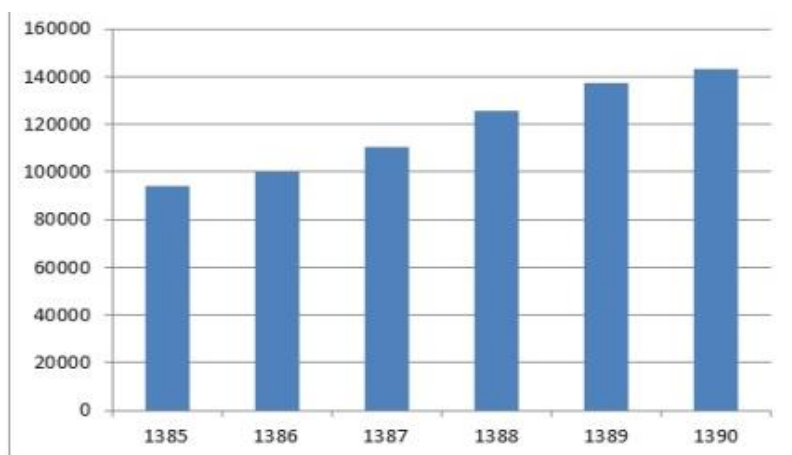
فضای مجازی، خانواده، سبک زندگی، هویت.

۱- دانشیار دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران

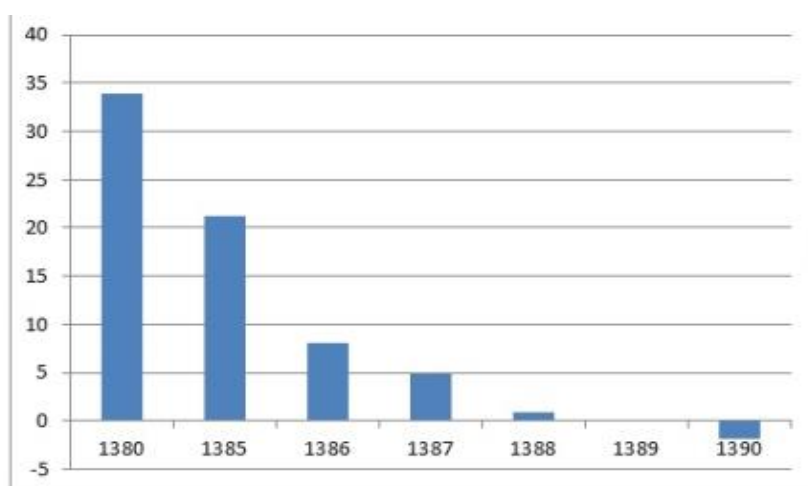
مقدمه و طرح موضوع

امروزه بحث پیرامون فضای مجازی و به‌ویژه فضای وب و شبکه‌های ماهواره‌ای خارج از کشور، آسیب‌های اجتماعی- فرهنگی آن برای جامعه و راهکارهای مقابله با آثار مخرب آن، از مسائل مهم و اساسی مورد بحث در میان اندیشمندان، سیاست‌گذاران و به‌خصوص مجریان نهادهای دولتی زیربیط بدل شده است.

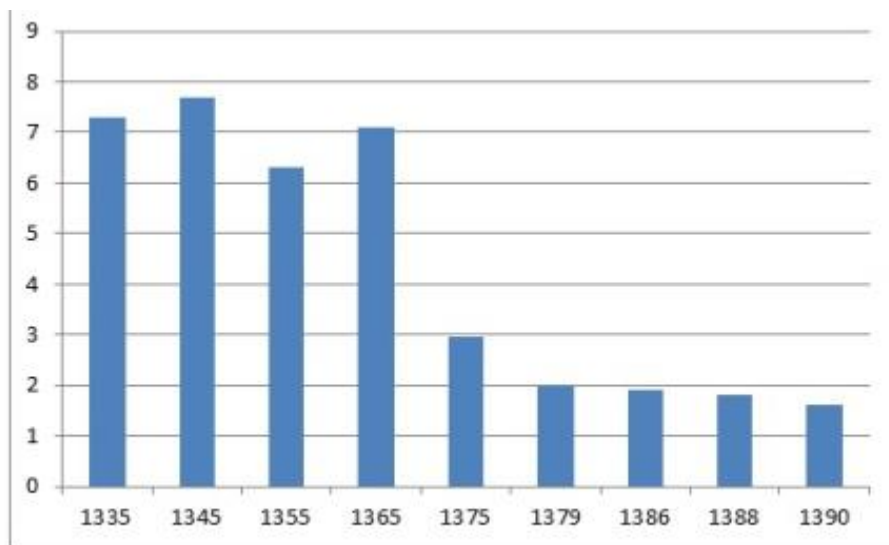
ابعاد و آثار کوتاه‌مدت و بلندمدت ماهواره به‌عنوان یکی از فراگیرترین و مؤثرترین وسایل ارتباط جمعی، همیشه دارای اهمیت بوده، اما با گذشت زمان و تغییرات اساسی در شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و جهان، هر روز به این ضرورت افزوده می‌شود. اگر در گذشته فقط چند شبکه ماهواره‌ای فارسی زبان مانند بی‌بی‌سی یا صدای آمریکا با جهت‌گیری و اهداف سیاسی خاص و هدایت شده از سوی دولت‌های انگلیس و آمریکا وجود داشت؛ اما در چند سال اخیر شبکه‌های با اهداف کاملاً متفاوت مانند من و تو ۱ و ۲، فارسی وان و... به‌وجود آمده‌اند و در مدت زمان بسیار محدود مخاطبان بسیاری در بین مردم و به‌ویژه کانون‌های خانوادگی به‌خود اختصاص داده‌اند؛ بنابراین جنگ نرم رسانه‌ای بر ضد جامعه ایرانی در ظاهر و محتوا گسترده‌تر شده و ابعاد بسیار وسیعی یافته است. شبکه‌های کمتر سیاسی جدید بیشتر به مسائل فرهنگی - اجتماعی تکیه کرده و خانواده و روابط انسانی به‌عنوان بزرگترین سرمایه جامعه را هدف قرار داده‌اند؛ به‌طوری‌که به‌عنوان نمونه سیر صعودی طلاق در کشور در حال جابه‌جا کردن رکوردهای جهانی است و طبق برآوردهای غیررسمی به رتبه چهارم جهان صعود کرده است. در پنج سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، آمار طلاق از ۹۴ هزار به ۱۴۳ هزار رسیده است و این ارقام معنایی جز خاموشی و مرگ خانواده‌های که با هزار زحمت و امید شکل گرفته بود، ندارد.



نمودار شماره ۱: وضعیت رشد طلاق از سال ۱۳۸۵-۱۳۹۰



نمودار شماره ۲: وضعیت رشد ازدواج از سال ۱۳۸۵-۱۳۹۰



نمودار شماره ۳: وضعیت رشد جمعیت از سال ۱۳۳۵-۱۳۹۰

همه مسئله این نیست که تنها خانواده‌ها به دلیل طلاق از هم فرو می‌پاشند، یا به دلیل عدم ازدواج تشکیل نمی‌شوند و یا به دلیل کاهش میزان باروری کوچک و کوچک‌تر می‌شوند، بلکه علاوه بر همه این‌ها، موقعیت‌های نقشی اعضای خانواده به دلیل تحولات اجتماعی به شدت تغییر کرده است. اشتغال زنان و افزایش روزافزون آن که با استقبال نظام همراه بوده، نقش‌آفرینی خانواده‌های ایرانی در هویت‌سازی را به شدت دگرگون کرده است. روابط اعضاء با یکدیگر، قدرت سرپرستی مرد در خانواده، میزان همستگی عاطفی بین زوجین و... در نتیجه اشتغال زنان از شکل سنتی خود خارج شده و به دلیل استقلال مالی و شغلی زنان، اشکال جدیدی به خود گرفته است. اکنون انتظارات زوجین در خانواده ایرانی از یکدیگر در حال دگرگونی است و گسترش هر چه بیشتر اشتغال زنان، بر شدت و میزان این انتظارات می‌افزاید.

فروپاشی خانواده ایرانی به فروپاشی نظام سیاسی و فرهنگ ایرانی مرتبط شده و گویی با تحقق فروپاشی خانواده در هر سطحی و با هر معنایی، دیگر از فرد ایرانی در روی کره زمین اثری نخواهد بود. گفته می‌شود بحران در خانواده ایرانی آنقدر جدی و

حیاتی است که تعجیل و اقدام جمعی برای حل آن ضروری است و همه باید دست‌در‌دست هم داده و با مشکل برخورد کنند (آزاد/رمکی، ۱۳۸۶، ص. ۱۱۴).

۱. هویت در کشاکش ذات و فرایند

واژه هویت در فرهنگ واژگان «آکسفورد» این‌طور تعریف شده است: «خصوصیات، احساسات و باورهایی که باعث تمایز افراد از یکدیگر می‌شود». فرهنگ لغت‌های دیگر به «هویت» به‌عنوان شرط لازم برای یک شخص خاص بودن اشاره کرده‌اند و در مقابل این تعاریف، هویت در مباحثه‌های پسامدرنی با تساهل و تسامح بیشتری تعریف شده است. استوارت هال به‌عنوان یکی از پسامدرنیست‌های مطرح، اعتقاد دارد که «هویت‌ها، پیوسته‌های موقتی و گذرای هستند که کنش‌های پراکنده‌ای را برای ما به ارمغان می‌آورند» (هال، ۱۳۸۳، ص. ۴۶). این تعریف به این معناست که در حقیقت نمی‌توان از هویت‌های ثابت حرف زد.

فهم هویت متضمن توجه به دو معنای اصلی آن است: اولین معنای آن بیانگر مفهوم «تشابه مطلق» و معنای دیگر آن به مفهوم «تمایز» است. آنچه هویت اشخاص و جوامع را می‌سازد اغلب درک تفاوت‌ها و تمایزات میان ما و دیگری است. آلن تورن معتقد است: «فرایند هویت‌یابی، متضمن کنش متقابل میان سه قطب به‌هم‌پیوسته است: تمامیت، هویت و مخالفت. هویت یک جنبش در گستره یک حوزه اجتماعی و کنش در مخالفت با دیگری شکل می‌گیرد» (اشرف‌نظری، ۱۳۸۷، ص. ۱۸). هویت، معناسازی براساس یک ویژگی خاص یا مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از ویژگی‌های خاص که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود، معنا شده است. گیدنز در این خصوص می‌نویسد: هویت منبع معنا برای کنشگران است و به دست آن‌ها از رهگذر فرایند فردیت‌بخشیدن ساخته می‌شود. بااین‌حال، ممکن است از نهادهای مسلط نیز ناشی شود، اما حتی در این‌صورت نیز هنگامی هویت خواهد بود که کنشگران اجتماعی آن‌ها را درونی کنند و معنای آن‌ها را حول این درونی‌سازی بیافرینند (گیدنز، ۱۳۷۸، ص. ۴۵).

در تحلیل هویت چند رویکرد وجود دارد: عده‌ای دارای دیدگاه جوهرگرایانه یا

ماهیت‌گرا هستند و برای هویت‌ها، جوهری ثابت قائل هستند. اینان چیزی را در چهره زیرین هویت می‌بینند و چهره زیرین را نیز ثابت و پایدار می‌دانند. به انسان، چیزی را بخشیده‌اند که هستی او را معنا می‌دهد و همان است که هویت انسان را تعیین می‌کند. این «چیز» در همه انسان‌ها هست و در وجود همه آن‌ها ثابت و پابرجاست. برخی دیگر از ساخت‌گرایی اجتماعی پیروی می‌کنند. اینان می‌گویند که هویت، بر ساخته‌ای اجتماعی است، از جایی نیامده است و انسان‌ها نیز آن را در جایی کشف نکرده‌اند. این دسته بر این عقیده‌اند که هویت، ساخته و پرداخته شرایط اجتماعی انسان‌هاست.

معناساز بودن هویت، بر ساختگی بودن آن دلالت می‌کند. معنا خاصیت ذاتی واژه‌ها و اشیاء نیست، بلکه همیشه نتیجه توافق یا عدم توافق است؛ بنابراین، معنا می‌تواند موضوع قرارداد باشد و بر سر آن به مذاکره و گفتگو نشست. پس هویت نیز چیزی طبیعی، ذاتی و از پیش‌موجود نیست، بلکه همیشه باید ساخته شود. انسان‌ها باید همواره چیزها یا اشخاص را طبقه‌بندی کنند و خود را در داخل آن طبقه قرار دهند. به بیان دیگر، هویت را فقط می‌توان از طریق انکار آگاهانه ابهام و کنار گذاشتن تفاوت‌ها کسب کرد. گروه سوم، رویکردی گفتمانی دارند و می‌گویند هویت‌ها دستاورد گفتمان‌ها هستند؛ مقولات اجتماعی نیز ساخته و پرداخته گفتمان‌هایند. واقعیات اجتماعی در گفتمان‌ها زاده می‌شود و شکل می‌گیرد و وجودی خارج از گفتمان‌ها ندارد؛ بنابراین استنتاج، هویت‌ها هم ریشه در گفتمان‌ها دارند. وانگهی چون گفتمان‌ها سیال‌اند، انسدادطلبی ندارند، حقیقت‌محور نیستند؛ پیامد آن هویت هم، متغیر و دگرگون شوند‌اند. اگر حال‌وهوای گفتمان دگرگون شود، هویت هم تغییر می‌یابد. این‌گونه است که هر انسانی استعداد برخورداری از چند هویت را دارد.

داگلاس کلنر در شرح مراحل گذر به هویت پست‌مدرن، برای آن، سه مرحله قائل شده است:

الف. هویت پیش‌مدرن: در جوامع پیش‌مدرن (سنتی)، هویت همواره اجتماعی بوده است و کمتر دیده شده که تردیدها و شک‌اندیشی‌های فردی در آن خللی وارد کنند. هویت فردی، اغلب ثابت و ایستا و بر تعریف مشخصی استوار بوده که از سوی اسطوره‌ها و نظام‌های

قانونی و تعریف شده دیرینه پشتیبانی می‌شده است. در این نظام، هرکس بخشی از یک نظام خویشاوندی قدیمی است، اندیشه‌ها و رفتار او به چهارچوبی معین محدود می‌شوند و سمت‌وسوی زندگی او کم‌وبیش مشخص است. از همین‌روست که پرسش و چون‌وچرایی درباره جایگاه و موقعیت انسان در جهان به‌میان آورده نمی‌شود و ناگفته پیداست که وقتی چنین پرسشی به‌ذهن‌خطور نکند، هویت فردی هم نمی‌تواند معنا و اعتباری داشته باشد.

ب. **هویت مدرن:** در بخشی از دوران مدرن که با عصر روشنگری آغاز می‌شود، هویت‌برای نخستین‌بار با بحران مواجه می‌شود. در این دوران هم، مانند دوران پیش‌مدرن، هویت فردی بر شالوده رابطه با دیگران استوار است، از ثباتی نسبی برخوردار است، اما تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها، سمت‌وسوی آن را چندوجهی می‌کند. در جوامع پیش‌مدرن، انسان از جایگاه دقیق خود در قبیله و طایفه آگاهی داشت، اما جامعه مدرن، گستره وسیع‌تری از قوانین اجتماعی و تعریف تازه و پردامنه‌تری از هویت را پیش‌روی او نهاد. یک نفر، هم پدر بود و هم پسر، هم خویشاوند بود و هم شهروند، هم دانشمند بود و هم جامعه‌شناس و یا دارای مجموعه مفصل‌تر یا مختصرتری از این نقش‌ها و امکانات اجتماعی؛ بنابراین، امکانات گسترده‌ای از آنچه یک انسان می‌توانست باشد، فراهم بود و می‌توانست در پیوند با این امکانات، هویت خود را برگزیند و دیگر محدود به آن نبود که تخته‌بند یکی از این چهارچوب‌ها به‌دنیا آمده باشد و عمر خود را در آن به‌سر آورد. از همین‌جا هم بود که دل‌نگرانی‌های انسان آغاز شد و پای این پرسش به میان آمد که واقعاً کی و یا چه کسی می‌تواند باشد؟ همراه این خودآگاهی‌ها، اندیشه یک هویت شناخته شده و باثبات هم پا گرفت. انسان اکنون نگران آن بود که مبدا هویتش گذرا و شکننده و یا کاذب و ظاهری باشد، چرا که تمام این‌ها می‌توانست بخشی از یک هویت مدرن شمرده شود. در شرایطی از این‌گونه، همواره یک خویشتن واقعی و فطری در زیر نقشی که انسان در اجتماع بازی می‌کرد، احساس می‌شد و تلاش فرد همه آن بود که این خویشتن واقعی را پیدا کند و دست‌کم در خلوت با آن رو راست باشد (Kellner, 1996, p.112).

پ. هویت پست‌مدرن: تردیدی نیست که زندگی اجتماعی امروز بسیار پیچیده‌تر از دوران مدرنیته است و گردش پرشتاب‌تری دارد. گستره‌ای از هویت‌های گوناگون پیش‌روی انسان امروز قرار دارد و انسان با خواسته‌ها و آرزوهایی آشنایی یافته است که در گذشته با آن بیگانه بود. جوامع به سرعت تکه‌پاره می‌شوند، انسان باید در فرصت‌ها و مجال‌های کوتاه، شماری از نقش‌هایی را که مدام بر دامنه و گستره آن افزوده می‌شود، به شکلی گذرا ایفا کند و همین واقعیت، برخورداری از یک هویت یکپارچه را دشوار و حتی ناممکن کرده است. برخی از نظریه‌پردازان از جمله فردریک جیمسون و ژان بودریار به‌درستی نشان داده‌اند که چگونه «خویشتن»‌هایی که در مدرنیته با هزار مصیبت به‌دست آمدند، در بحبویه مصرف‌گرایی و فرهنگ توده‌ای و روی‌آوردن جوامع به دیوان‌سالاری به آسانی از دست رفتند و محو و نابود شدند. برخی دیگر از نظریه‌پردازان مانند ژاک لاکان و میشل فوکو، برآنند که «خویشتن» ثابت و منسجم، از اول هم چیزی بیش از یک توهم نبوده است. اگرچه مسئله هویت در زندگی امروز هم مانند گذشته مطرح است، اما نظریه‌پردازان پست‌مدرن دیری است که هرگونه اندیشه «خویشتن» به‌عنوان یک پدیده بنیادی یا بی‌زمان را کنار گذاشته‌اند. امروز نوعی ستایش از هم‌پاشیدگی، آرزوهای پاره‌پاره و تصنعی، جای جستجوهای جدی و ژرف مدرنیست‌ها را برای یافتن خویشتن گرفته است و هویتی که انسان امروز خریدار آن است، همین هویت چندگانه و پاره‌پاره است. هویت امروز در پیوند تنگاتنگ با وانمایی، نقش‌بازی کردن و مدیریت سبک است و دراین‌میان تنها چیزی که می‌تواند حائز اهمیت باشد، انگاره یا تصویر است (Kellner, 1996, p.121). در پست‌مدرنیسم بر هویت غیرذاتی، تاریخی و سیال انسان و پراکندگی و تجزیه فرد تأکید می‌شود. هر فردی همچون موزائیک مجموعه‌ای از تعارض‌ها و اجزای گوناگون است. هویت، محصول روایتی است که ما درباره خود می‌سازیم و یا درباره ما می‌سازند. نفس‌انسان اساساً میان خودآگاه و ناخودآگاه شکاف خورده است. برخلاف تصور رایج، هویت‌های «مدرن»، «سنتی»، «مذهبی» و «ملی» خانه‌های در بسته‌ای نیستند که اغیار را در آن‌ها راهی نباشد. هویت‌ها همواره در حال شدن هستند. هویت ذات نیست، بلکه فرایند است.

۲- تحول مؤلفه‌های هویتی در اثر انقلاب ساختاری ارتباطات

ویژگی انقلاب‌های ساختاری این است که تغییرات بنیادی در تقارن و هماهنگی زمان و مکان ایجاد می‌کنند. براین اساس چنین رویدادی در عرصه رسانه می‌تواند ارتباط ثابت (ثبیت شده) را در مکان شکل بدهد و یا اینکه ارتباط بین مکان‌های متفاوت را ممکن سازد؛ به علاوه، رسانه‌ها می‌توانند زمان ارتباط را با زمان معین ثابت نگه دارند و یا اینکه انسان را به پیوند و پل زدن بین زمان، قادر سازند. سه انقلاب ساختاری ارتباطات در تاریخ بشر، عبارت‌اند از:

۱. انتقال از ارتباطات ثابت در مکان و زمان به ارتباطات پیوند و پل بین زمان و مکان، مانند فرستادن دود، زدن طبل و روشن کردن آتش برای ارسال پیام؛
۲. نوشتن و چاپ به عنوان مظهر تفوق انسان بر محدودیت‌های زمان و مکان؛
۳. تازه‌ترین انقلاب ارتباطات که عمده‌تاً ساختاری است و نشانه‌های آن پایان تمایز بین رسانه‌های ثابت در مکان و زمان و رسانه‌های پیونددهنده دو بعد زمان و مکان هستند.

رسانه‌های جدید می‌توانند برای هر دو منظور فوق به کار گرفته شوند. مهم‌ترین تغییر ساختاری، ترکیب ارتباطات دور، ارتباطات رایانه‌ای و ارتباطات جمعی در یک رسانه است که دارای فرایندی همگرا و متقارن است و لذا رسانه‌های جدید را «چندرسانه‌ای» می‌نامند. این ترکیب در سطوح زیر رخ می‌دهد:

۱. زیرساخت؛ برای مثال، ترکیب حلقه‌های انتقال متفاوت و تلفن با ارتباطات رایانه‌ای؛
 ۲. انتقال؛ برای مثال، سوار کردن تله‌تکست و تلویزیون وب بر تلویزیون کابلی و ماهواره‌ای؛
 ۳. مدیریت؛ برای مثال، یک شرکت تلویزیون کابلی که از خطوط تلفن بهره‌برداری می‌کند و شرکت تلفن که از تلویزیون کابلی بهره‌برداری می‌نماید؛
 ۴. خدمات؛ برای مثال، ترکیب خدمات اطلاعات و ارتباطات در اینترنت؛
 ۵. انواع داده‌ها؛ قرار دادن با هم صدا، داده، متن و تصویر.
- این «ترکیب» به ادغام تدریجی ارتباطات دور، ارتباطات رایانه‌ای و ارتباطات جمعی،

منجر می‌شود.

دو فناوری انقلابی که فرایند ترکیب را امکان‌پذیر ساخت عبارت‌اند از:

۱. رقمی شدن کامل اطلاعات قابل انتقال در ریزالکترون‌ها؛
۲. پیوند گسترده انتقال از طریق کابل‌های تار نوری و ماهواره‌ها با انتقال امواج کوتاه و تکنیک‌های نوری شامل لیزرها.

نخستین فناوری، ترکیب کامل ارتباطات دور و ارتباطات رایانه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد و دومین فناوری، به ترکیب ارتباطات جمعی در فرایندی همگرا و متقارن، منجر می‌شود. دومین تغییر ساختاری که به وسیله انقلاب فنی ارتباطات به وجود آمد، شکل‌گیری ارتباطات تعاملی واسطه‌ای است. رسانه‌های نخستین انقلاب ارتباطات عصر مدرن دارای ویژگی ارتباط یک‌سویه بودند (مطبوعات، رادیو و تلویزیون) و یا دارای ویژگی ارتباط دوسویه، اما فقر کیفی به لحاظ ظرفیت‌های ارتباطی و فنی (تلگراف و تلفن). رسانه‌های جدید، منشأیی است برای جایگزینی بنیادی اشکال پیشرفته فنی ارتباطات دو و چند سویه و نیز توانایی بالقوه و چندجانبه فرد در زمینه محتوا، به علت ترکیب صدا، متن و تصویر (Van Dijk, 1999, p.109).

ظرفیت‌های ارتباطی رسانه‌های جدید را در مقایسه با سایر اشکال ارتباطات می‌توان چنین بیان کرد: انقلاب ارتباطات جدید و پیامدهای آن به شکل‌گیری جامعه‌ای انجامیده است که اندیشمندان از آن تحت عنوان جامعه اطلاعاتی و شبکه‌ای یاد می‌کنند. کاستلز معتقد است، انقلاب اطلاعات و ارتباطات، ظهور جامعه شبکه‌ای را امکان‌پذیر ساخت. «جامعه شبکه‌ای، جامعه‌ای است که در آن، شبکه‌های رسانه‌ای و اجتماعی شکل‌دهنده شیوه‌های مهم سازمان و ساخت‌های بسیار مهم‌اند» (Van Dijk, 1999, p.111).

شبکه، مجموعه‌ای از نقاط اتصال یا گره‌های به هم پیوسته است. نقطه اتصال یا گره، نقطه‌ای است که در آن یک منحنی خود را قطع می‌کند. اینکه نقطه اتصال چه چیزی است، مشخصاً به نوع شبکه‌های موردنظر بستگی دارد. شبکه‌ها، ساختارهایی باز هستند که می‌توانند بدون هیچ محدودیتی گسترش یابند و نقاط شاخص جدیدی را در درون خود پذیرا شوند. البته، تا زمانی که این نقاط توانایی ارتباط در شبکه را داشته باشند، یعنی

مادام که از رمزهای ارتباطی مشترک استفاده می‌کنند. یک ساختار اجتماعی مبتنی بر شبکه نظام بسیار باز و پویایی است که بدون این‌که توازن آن با تهدیدی روبه‌رو شود، توانایی نوآوری دارد. به اعتقاد کاستلز، جامعه شبکه‌ای محصول همگرایی سه فرایند تاریخی مستقل است. این سه فرایند عبارت‌اند از: ۱. انقلاب اطلاعات [و ارتباطات] که ظهور جامعه شبکه‌ای را امکان‌پذیر ساخت؛ ۲. تجدد ساختار سرمایه‌داری و اقتصاد متکی به برنامه‌ریزی متمرکز از دهه ۱۹۸۰؛ و ۳. نهضت‌های فرهنگی دهه ۱۹۶۰ و دنباله‌های آن در دهه ۱۹۷۰، یعنی نهضت‌ها و جنبش‌هایی مانند فمینیسم و طرفداری از محیط زیست (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۲۰۳).

کاستلز، «فرهنگ واقعیت مجازی» و «زمان بی‌زمان و فضای جریان‌ها» را از جمله ویژگی‌های اصلی جامعه شبکه‌ای می‌داند که به اختصار توضیح داده می‌شود:

۱. فرهنگ واقعیت مجازی: فرهنگ عصر اطلاعات در چهارچوب انتقال نمادها به وسیله واسطه‌های الکترونی شکل می‌گیرد. این واسطه‌های متنوع با مخاطبان گوناگونی سروکار دارند و مجموعه‌هایی غنی از حیث محتوای نمادین و در قالب متون الکترونی را در اختیارشان قرار می‌دهند. به این ترتیب، این فضای مجازی حاوی اطلاعات متکثر و متنوع، به صورت بخشی از واقعیت اجتماعی عصر جدید در می‌آید و فضای اصلی تعامل‌های معرفتی را کم‌وبیش در اختیار می‌گیرد.

۲. زمان بی‌زمان و فضای جریان‌ها: در جامعه شبکه‌ای مفاهیم زمان و مکان معانی تازه‌ای پیدا کرده‌اند که با معانی سنتی آن در جوامع ماقبل‌مدرن و یا حتی صنعتی تفاوت بارز دارد. انتقال آنی اطلاعات، داده‌ها، سرمایه‌ها و امکان ارتباط همزمان میان افراد در نقاط مختلف، عملاً فواصل زمانی را از میان برداشته است و نظم طبیعی دوران قدیم یا چهارچوب‌های مکانیکی جهان صنعتی را به کلی دگرگون ساخته است. مکان نیز به نوبه خود با مفهوم دسترسی یا عدم دسترسی به اطلاعات و ابزار انتقال و پردازش آن ارتباط پیدا کرده است و به این اعتبار، «حضور در امکان» معنای تازه‌ای به خود گرفته که می‌تواند تعیین‌کننده ارتباط و اتصال شخص به جامعه شبکه‌ای و یا طرد و حذف او از این مکان فراگیر و درعین حال انحصاری به شمار آید. در جامعه

شبکه‌ای، ارتباطات رودررو، جای خود را به ارتباطات واسطه‌ای می‌دهد و یا به‌وسیله آن تکمیل می‌شود. اشکال ارتباط بین ارتباطات جمعی و میان‌فردی یا به‌عبارتی، ارتباطات رایانه‌ای، مجموعه گسترده‌ای از اجتماعات مجازی را به‌وجود آورده است. مجازی‌سازی به یک زمان و مکان خاص و یا مستقیماً به یک واقعیت فیزیکی مرتبط نیست (Van Dijk, 1999, p.211).

از پیامدهای جدی و اساسی انقلاب ارتباطات و جامعه شبکه‌ای، تحول در مفاهیم «مکان» و «زمان» و نیز «چندمنبعی‌شدن هویت» در عصر جدید است که هر یک به‌نوبه‌خود مفهوم هویت را دستخوش تغییر، ناپایداری و حتی بحران ساختند.

اهمیت بحث مکان و فضا برای هویت از آن‌رو مهم است که جامعه‌شناسان و به‌ویژه انسان‌شناسان همواره بر این نکته تأکید کرده‌اند که مکان، محل و سرزمین برای مردم بسیار اهمیت دارد، چراکه از توانایی هویت‌سازی بسیار بالایی برخوردارند. بی‌گمان هویت داشتن در درجه نخست به‌معنای خاص و متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است. هر فرد هنگامی خود را دارای هویت می‌داند که از تمایز، پایداری و در جمع بودن خود اطمینان حاصل کند. مکان و فضا مهم‌ترین عواملی هستند که این نیازهای هویتی انسان را تأمین می‌کنند.

احساس متمایز بودن از دیگران، چونان جزء جدایی‌ناپذیر هویت، نیازمند وجود مرزهای پایدار و کم‌وبیش نفوذناپذیر است. هر اندازه این مرزها و تفاوت‌های مبتنی بر آن‌ها شفاف‌تر و دقیق‌تر باشند، نیاز به متمایز بودن از دیگران به‌خوبی تأمین می‌شود و به هویت افراد و گروه‌ها آسیبی جدی نمی‌رسد. از آن‌جا که ترسیم چنین مرزها و تفاوت‌هایی بر قلمرو مکانی و بازتولید و حفظ آن‌ها در گفتمان مسلط آسان‌تر است، مکان و سرزمین به‌صورت بستری بسیار مناسب برای هویت‌سازی و تداوم بخشیدن به هویت درمی‌آید.

همان‌گونه که مکان با ساختن و حفظ کردن مرزهایی روشن و نفوذناپذیر، نیاز به متمایز بودن را تأمین می‌کند، به‌واسطه محدود کردن روابط اجتماعی در قلمروی نسبتاً کوچک و بسته، احساس تعلق به گروه را نیز پدید می‌آورد و تقویت می‌کند. فضا در

جوامع سنتی برخلاف جوامع مدرن و متأثر از انقلاب اطلاعات و ارتباطات و جهانی‌شدن، کاملاً زیر سلطه و وابسته به مکان بود. از این رو، فضای سنتی با قلمرو مکانی انطباق داشت و با علائم و نشانه‌های مکان پُر می‌شد. اعمال و کردارهایی هم که این فضا را پُر می‌کردند، جملگی مکان‌مند بودند. این فضا، فضایی محدود برای زندگی کردن در چهارچوب آن بود، نه برای حرکت کردن در گستره آن. چنانکه گیدنز بیان می‌کند: «در چنین جوامعی، فضا از مکان جدا نبود و زمان و فضا در بستر مکان به یکدیگر پیوند می‌خوردند» (گیدنز، ۱۳۷۸، ص. ۲۰۲).

در فرایند تجدد و انقلاب اطلاعات و ارتباطات و جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی، زمان تداوم را از بین می‌برد. تحت تأثیر این فرایند، زمان چنان فشرده می‌شود که دیگر نمی‌تواند در خدمت هویت‌هایی خاص قرار گیرد. فرهنگ واقعیت مجازی که با نظام الکترونی چندرسانه‌ای ارتباط دارد، به دو شیوه مختلف به دگرگونی در زمان در جوامع جدید کمک می‌کند: هم‌زمانی و بی‌زمانی.

از سویی، اطلاعات فوری در سرتاسر زمان به‌همراه گزارش‌های زنده‌ای که از اقصای نقاط جهان ارسال می‌شود؛ رخداد‌های اجتماعی و جلوه‌های فرهنگی را قرابت زمانی بی‌سابقه‌ای می‌بخشد و نیز ارتباط رایانه‌ای، گفتگو در زمان واقعی را امکان‌پذیر می‌سازد و مردم را بر اساس علایق مشترکی که دارند در گفتگوی تعاملی و چندجانبه گردهم می‌آورد. از سوی دیگر، آمیختن زمان‌ها در رسانه‌ها در یک مجرای ارتباطی و به انتخاب بیننده یا طرف ارتباط، به ایجاد امتزاج زمانی می‌انجامد که در آن نه تنها انواع با یکدیگر درمی‌آمیزند، بلکه از نظر زمانی نیز در افقی مسطح هم‌زمان می‌شوند که آن را نه ابتدایی است، نه انتهایی، و نه ترتیبی. بی‌زمانی ابرمتن نظام چندرسانه‌ای از ویژگی‌های تعیین‌کننده فرهنگ جدید است. زمان بی‌زمان به فضای جریان‌ها تعلق دارد، ولی نظم زمانی، زمان زیستی (بیولوژیک) و توالی اجتماعی، ویژگی‌های مکان‌ها در سرتاسر جهان هستند که سازمان دادن و ساختارزدایی مادی جوامع چندپاره ما را انجام می‌دهند. فضا، زمان در جامعه ما را شکل و بدین‌ترتیب، روندی تاریخی را واژگون می‌سازد: جریان‌ها زمان بی‌زمان را شکل می‌دهند، ولی مکان‌ها وابسته به زمان‌اند (کاستلز، ۱۳۸۰، ص. ۲۳۳).

این فشردگی و تحول پدیدارشناسانه، زمان را از مقوله‌ای خطی و تاریخی کرونولوژیک به حال بی‌پایان تبدیل می‌کند. جهان در چهارچوب یک فضای صاف و نامتمایز فشرده می‌شود و نوعی دنیای لحظه‌ای پدید می‌آید. پیوند میان یک گذشته مشترک و یک حال مشترک از بین می‌رود و نظم سنتی مبتنی بر مکان‌های انحصاری و تداوم‌های معنابخش و هویت‌ساز نابود می‌شود. در چنین دنیایی نه فضا می‌تواند نیاز فرد به متمایز بودن و تداوم داشتن را تأمین کند و نه زمان می‌تواند از عهده این کار برآید. انقلاب الکترونی در انتقال امواج با استفاده و دخل و تصرف در زمان واقعی از طریق فناوری‌های جدید موجب شده است که حضور همه‌جایی، آنیت و بی‌واسطگی، صفات ذاتی زمان شوند؛ زمانی که اکنون جهان‌شمول و واحد است. این واقعیت که زمان کنونی، کثرت زمان‌های محلی را از میان می‌برد و جغرافیا و تاریخ را نیز بی‌معنا می‌کند، این واقعیت که مسیر زمانی جبرا به زمان حال دائمی منتهی می‌شود و مسیر مکانی به قول میشل سر، به «دگرجا» یعنی به فضایی می‌رسد که جای آن را نمی‌توان معلوم کرد و در اصل در هیچ‌کجا واقع نیست، خودبه‌خود عمق، برجستگی و حجم را از زمان و مکان می‌گیرد. درحالی‌که در زندگی ما که در محل ریشه دارد، زمان و مکان مفاهیمی حیاتی و بنیادی‌اند. ازاین‌رو، شخصیت ما دوپاره و دوقطبی گشته: در یک‌سو زمان واقعی فعالیت‌های فوری و بلافاصله ما قرار دارد که «هم‌این‌جا» و «هم‌اکنون» انجام می‌شوند. در سوی دیگر، زمان واقعی فعالیت‌های تعاملی که به کمک رسانه‌ها انجام می‌گیرد. این‌گونه فعالیت‌ها به «اکنون» بها می‌دهند و درعوض به «این‌جا» یعنی مکان بی‌تفاوت‌اند (کاستلز، ۱۳۸۰، ص. ۲۳۵).

«فضا» در مقایسه با مکان مفهومی بسیار انتزاعی و به‌سختی قابل تصور بوده به‌طوری‌که درک این مفهوم بدون واسطه درک مکان برای انسان‌ها غیرممکن است. درحقیقت فضا دال بر همه‌جا و مکان دلالت بر جایی معین است و ازهمین‌رو است که تصور همه‌جایی بسیار دشوارتر از جایی خاص است. مکان دارای محتوا است ولی فضا نوعی خلأ است، مکان دارای دو بعد است درحالی‌که فضا مفهومی سه‌بعدی است. مکان مفهومی مرزپذیر و قابل محدود شدن، اما فضا مفهومی بی‌مرز و تا حدودی نامتناهی

است. مکان همواره به تثبیت و تصلب گرایش دارد ولی فضا به سیالیت و رهاشدگی؛ بنابراین، فضای مجازی مانند هر فضایی دارای موقعیت جغرافیایی، فیزیکی یا محدوده سرزمینی خاص نیست ولی باوجوداین، نوعی واقعیت برجسته در جهان معاصر است. ازاین‌گذشته، نفوذپذیری و فروریزی فزاینده مرزها به‌واسطه انقلاب اطلاعات و ارتباطات و ظهور جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی، فضای امن و خلوت فرهنگ‌ها را نیز از بین می‌برد و در فضای بسیار فراخ زندگی اجتماعی، فرهنگ‌های مختلف به آسانی گسترش و جریان می‌یابند. تمام حوزه‌های استحفاظی درهم می‌ریزند و هر فرهنگی نیز به ناچار در فضایی قرار می‌گیرد که عرصه حضور و ابراز وجود فرهنگ‌های دیگر هم هست. در چنین دنیایی بدون مرز، اجزاء و عناصر مختلف فرهنگی به‌صورتی گریزناپذیر با هم برخورد می‌کنند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، ثبات و «خلوص» فرهنگی کم‌وبیش از بین می‌رود و نوسان، سیالیت و اختلاط جایگزین آن می‌شود (گل‌محمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶).

۳- مخاطرات هویتی فضای مجازی

فضای مجازی را می‌توان برای توصیف تمام انواع منابع اطلاعاتی ایجاد شده از طریق شبکه‌های رایانه‌ای به‌کار برد. درحقیقت فضای مجازی نوع متفاوتی از واقعیت مجازی و دیجیتالی است که توسط شبکه‌های رایانه‌ای هم‌پیوند تأمین می‌شود که با اندکی مسامحه می‌توان آن را مترادف با شبکه جهانی اینترنت دانست. اندرسون واقعیت مجازی را «واقعیت خلق شده توسط رایانه» می‌داند، واقعیتی که از آن‌رو مجازی یا مصنوعی است که در دنیای واقعی محیط مادی، مکانی را اشغال نکرده و در اذهان کاربران درنتیجه تعامل با واسط الکترونیکی وجود دارد.

ویژگی مذکور به رسانه‌های جدید امکان برجسته‌سازی پدیده‌ها در ذهن مخاطب را می‌دهد. از سوی دیگر این رسانه‌ها مرزهای تعیین شده به‌وسیله رسانه‌های سنتی را درمی‌نوردند و اگر رسانه‌های غالب به دلایل مختلف درون‌سازمانی و یا برون‌سازمانی از پوشش رویدادی خودداری کنند و یا به‌گونه‌ای نامناسب انعکاس دهند، رسانه‌های جدید، نامتمرکز و کوچک قادر خواهند بود به‌سادگی هدایت جریان خبری را به عهده

گیرند و رسانه‌های غالب را در وضع بغرنجی قرار دهند و از این رهگذر شیوه تولید، توزیع و اشکال اصلی رسانه‌های معمول را به مبارزه بطلبند. نیازهای تولید این رسانه‌ها ناچیزتر از آن است که احتیاج به یک سازمان متمرکز یا محل معین (مانند رادیو و تلویزیون) داشته باشند و به‌طور متمرکز هم کنترل نمی‌شوند. رسانه‌های جدید، این توانایی را دارند که توازن قوا را به نفع گیرنده برگردانند و انواع بسیاری از محتواها را در دسترس استفاده‌کنندگان قرار دهند، بی‌آنکه به سامانه‌های میانجی یا کنترل‌کننده نیازی داشته باشند.

یکی از نظریه‌پردازان آمریکایی به نام «دیوید رایزمن»^۱ در کتاب خود به نام «انبوه تنها» سیر تحول جوامع و دگرگونی‌های آنها را ناشی از تحول ارتباطات و وسایل ارتباطی می‌داند. وی سیر زندگی بشر را به سه دوره تقسیم‌بندی کرده است. وی در این دوره‌ها، به نقش رسانه‌ها در تغییر سنت‌ها و ایجاد شکاف نسلی اشاره کرده است: دوره اول، دوره سنت راهبر است. در این دوره، سنت‌ها فرهنگ را انتقال می‌دهند و هر نسل پیوند خود با نسل‌های پیشین را از طریق اشتراک سنت‌ها بازمی‌یابد و همین باعث می‌شود که وحدت و هویت اقوام انسانی (نسل‌های انسانی) تأمین شود. سنت‌ها به‌عنوان راه‌ها و شیوه‌های عمل و میراث نیاکان، بعدی تقدس‌آمیز دارند و همین امر هرگونه شک و تردیدی در مورد آنها را از بین می‌برد. در این دوره، راه‌های آینده، همان راه‌هایی است که نیاکان جامعه ما طی قرن‌ها پیموده‌اند (رابرتسون، ۱۳۷۲، ص. ۱۳۱). به‌عبارتی در دوران سنت راهبر یک نوع ساخت اجتماعی مبتنی بر سنت، رفتار بشر را یکنواخت و قابل پیش‌بینی می‌کند و به او آرامش و ثبات می‌دهد. ارتباطات در این دوره چهره‌به‌چهره است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۰، ص. ۲۴).

«رایزمن» بر این باور است که تربیت فردی در مرحله نخست، از طریق حماسه‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها شکل می‌گیرد که به‌صورت شفاهی به فرد منتقل می‌شود و نقش این نوع تربیت همزمان، هم سنت‌ها را متذکر می‌شود و هم نشان می‌دهند چطور قهرمانان بزرگ و استثنایی می‌توانند، جاودانه شوند. (دادگران، ۱۳۸۴، ص. ۱۶).

1. David Raizman

دوره دوم، دوره درون راهبر است. این دوره با کاهش تدریجی اهمیت سنت‌ها آغاز و باعث کاهش تشابه‌ها در رفتارها و اعمال می‌شود. در این دوره همه افراد جامعه از الگوی یکسانی در حیات اجتماعی تبعیت نمی‌کنند. همچنین فردگرایی گسترش می‌یابد و انسان بار مسئولیت و عمل خود را به دوش می‌گیرد. «رایزمن» این دوران را دوران التهاب، هراس و سرزنش‌های بی‌پایان می‌داند (رابرتسون، ۱۳۷۲، ص. ۱۳۱). در این مرحله، انتقال میراث فرهنگی از طریق نوشتار به‌ویژه چاپ و مکتوبات که انگاره‌های فردی را رواج می‌دهند، انجام می‌گیرد. درحالی‌که اسطوره‌ها و حماسه‌ها با حلقه زدن بر گرد اجاق قبیله بازگو می‌شد و سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. نسل از درون هدایت شده کتاب خود را در انزوا و در خلوت و یا در گوشه‌ای از اتاق خود می‌خواند (دادگران، ۱۳۸۴، ص. ۱۶).

دوره سوم، دوره دگراهر است که دوران ظهور وسایل ارتباط جمعی است و پدیده‌هایی چون هدایت از راه دور، بت‌واره‌پرستی، شیء‌سروری و بحران هویت از ویژگی‌های آن است. این دوره عده‌ای با استفاده از قدرت جادویی وسایل ارتباط جمعی، توده‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و الگوهای خاص فکری و اجتماعی خود را القا می‌کنند. انسان در این دوره در پی امحای روابط سنتی و پابرجای خانوادگی، خویشاوندی، همسایگی و وسایل ارتباط جمعی دوستی‌های قدیم است و در برابر رسانه‌ها و گردانندگان قدرتمند آن و همچنین وسوسه‌های ناشی از آن بسیار آسیب‌پذیر است. به‌زعم «رایزمن» این دوره در تاریخ انسان با عنوان دوره‌ای ثبت خواهد شد که در آن رسانه‌ها و گردانندگان آنها الگوهای حیات اجتماعی را می‌سازند (رابرتسون، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۱). به‌عبارتی این دوران ناشی از تمدن ارتباط جمعی و پیدایش ابزارسالاری است. در این دوره، بت‌های ذهنی جدیدی به‌وجود می‌آید که در انسان موجب ازخودبیگانگی می‌شود. در این مرحله فرهنگ بلعیده می‌شود (مهدی‌زاده، ۱۳۸۰، ص. ۲۴).

با گسترش ارتباطات از راه دور و از بین رفتن فواصل زمانی و مکانی، غلظت نمادی و اطلاعاتی محیط‌های کنونی به‌طور غیرقابل وصفی افزایش یافته است. به‌طوری‌که این غلظت به‌هیچ‌وجه قابل مقایسه با غلظت نمادی محیط‌های نیم‌قرن گذشته جوامع نیست.

به عبارت ساده‌تر، شهروندان جوامع معاصر به‌ویژه جوامع پیرامون نه‌تنها در معرض مستقیم سمبولیسم شناختی و سمبولیسم اظهاری بیگانه قرار گرفته‌اند، بلکه در معرض بمباران نمادی آنها نیز هستند (چلبی، ۱۳۷۵، ص. ۱۳۹).

در دنیای پرشتاب فناوری امروز، رسانه‌های جمعی افراد را به‌صورت انفرادی به خود مشغول کرده، آنها را از تعامل با دیگران بازمی‌دارند. به‌عنوان مثال، آمارهای رسمی نشان می‌دهند که میزان مشاهده تلویزیون توسط افراد ایرانی نزدیک به چهار ساعت و نیم در روز است. این میزان در کشورهای دیگر به شش ساعت می‌رسد. میزان استفاده از اینترنت و اتاق‌های چت نیز در برخی کشورها بیشتر از این گزارش شده است. به‌طوری‌که ورود مردان و زنان در اتاق‌های چت به‌عنوان «زندگی دوم» مطرح است که زندگی اول را به‌مخاطره انداخته است. طبیعی است که زندگی دوم (Second life) میزان زیادی از انرژی و وقت گفتگو را به خود اختصاص می‌دهد.

۴- کارکرد هویت‌زدایی فضای مجازی

وسایل ارتباطی آنی و موقتی، وقایع و دگرگونی‌های اجتماعی‌ای فراهم می‌سازد که دامنه آن اخبار و عقاید، هوی و هوس‌ها و مدها را دربرمی‌گیرد. این وسایل معرفی‌کننده الگوها، نقش‌ها، دیدگاه‌ها و چگونگی روی آوری به سبک‌های زندگی هستند که ممکن است مردم به طریق دیگر هرگز به آنها دسترسی پیدا نکنند.

ماهواره و اینترنت با ماهیت خاصی که دارند باعث رشد فردگرایی می‌شوند و فرصت‌های لازم برای رشد هویت‌های قوی و باثبات را از بین می‌برند. افراد با این رسانه‌ها ارتباط ایجاد می‌نمایند و رسانه‌ها نیز آنها را به‌صورت افراد مستقل و اعضای بی‌نام‌ونشان، یک مخاطب انتزاعی و همگانی محسوب می‌کنند (نکایی و خطیبی، ۱۳۸۵، ص. ۸۷). این روند باعث ازهم‌گسستن پیوندهای اصیل خانوادگی و اجتماعی می‌گردد و جاذبه‌های آن باعث می‌شود تا افراد بیشترین اوقات خود را با این برنامه‌ها سپری کنند.

شواهد نشان می‌دهند برخی افراد ترجیح می‌دهند با یک رایانه کاملاً بی‌طرف ارتباط برقرار کنند تا با انسان‌ها. همچنین هر فردی که از اینترنت استفاده می‌کند، می‌تواند

برخلاف زندگی روزمره، چندین شخصیت و هویت متفاوت برای خود ایجاد کند و این می‌تواند به مرور زمان به اختلال هویت منجر شود. یکی از کارکردهای منفی رسانه‌ها در فرایند هویت‌یابی، ارائه الگوهای ناسالم در رسانه‌هاست. این کارکرد اختصاص به رسانه‌های مهاجم ندارد، بلکه رسانه‌های داخلی و به‌ویژه صداوسیما نیز ممکن است، خواسته یا ناخواسته، در فرایند هویت‌یابی تأثیر منفی بگذارند؛ به‌عنوان مثال، اگر یک هنرپیشه بدقیافه، چادر سر کند و یک هنرپیشه زیبا و مقبول جوانان، بی‌حجاب یا کم‌حجاب باشد، هر دو در جهت تغییر و تضعیف فرایند هویت مذهبی در جامعه اثر می‌گذارند.

محققان علوم ارتباطات دست‌کم چهار نظریه در زمینه آثار تبلیغاتی و اقناعی رسانه‌ها که به‌گونه‌ای به مقوله هویت ارتباط پیدا می‌کند، ارائه داده‌اند. آنان نخستین نظریه را که از جنگ جهانی اول تا جنگ ویتنام نظریه غالب بود، نظریه تزریقی نام نهاده‌اند. این نظریه تأکید می‌کند که تبلیغات سیاسی، حتی اگر مستقیم انجام شود، موجب تغییر نظرها و نگرش‌های مخاطبان می‌شود و آنان را برای انجام کنش‌های خاص برمی‌انگیزد. بر اساس این نظریه، تبلیغات تأثیر بسیار قوی و عمیق و به‌طور یکنواخت بر روی سطح وسیعی از مخاطبان دارد که می‌توان با ارسال مستقیم پیام همانند شلیک کردن یک گلوله و یا تزریق یک آمپول در آنان از طریق طراحی یک پیام مشخص، آنان را وادار به عکس‌العمل نموده و پاسخ دلخواه و مورد انتظار را از آنان دریافت کرد. دومین نظریه، نظریه دکترین پشتیبانی است. این نظریه تأکید می‌کند «رسانه‌ها قادر نیستند عقاید را شکل دهند و یا نگرش مخاطبان را تغییر بدهند، بلکه صرفاً گونه‌های مختلف اطلاعات را ارائه می‌دهند و باورهای موجود را تقویت می‌کنند» (محسنیان‌راد، ۱۳۷۷، ص ۲). درحقیقت طبق این نظریه، نقش رسانه‌ها بازسازی زمینه‌های شناختی و نگرش افراد است نه ساختن نگرش جدید. نظریه سوم را نظریه یا رویکرد تأثیرات جزئی نام نهاده‌اند. این رویکرد تأکید می‌کند که دامنه اثرهای تبلیغات و عملیات روانی رسانه‌ها محدود است. چه، مخاطبان اغلب تحت تأثیر اطلاعات متعددی، که از مجاری مختلفی غیر از رسانه‌ها منتشر می‌شود، قرار می‌گیرند و در نتیجه اثرهای رسانه‌ها بر آنها کاهش می‌یابد. نظریه چهارم را نظریه ارتباطات دو مرحله‌ای نامیده‌اند. با بیان این نظریه اذعان می‌کنند که رسانه‌ها بر

روشنفکران و رهبران فکری جامعه تأثیر می‌گذارند و آنها نیز بر مردم تأثیر می‌نهند (Beros & Olick, 2000).

آنچه از مرور رویکردهای فوق حاصل می‌شود اینکه رسانه‌ها، ابزارهای ایدئولوژیکی هستند که با معنی‌سازی و واقعیت‌سازی به ساختن دستگاه‌های مفهومی رقیب و تخریب دستگاه‌های معنایی تثبیت شده، مشغولند و بدفهمی (Misperception) و خوش‌فهمی (TruthPerception) ما را می‌سازند.

در گذشته که الگوها و نقش‌ها اندک و محدود بودند، هویت‌یابی نسبتاً آسان بود، اما در جوامع صنعتی امروز و با توجه به تعدد منابع هویت‌یابی، از جمله رسانه‌های متعدد که الگوهای متنوع و متضاد را فراروی نسل جوان و نوجوان قرار می‌دهند، هویت‌یابی آنان با دشواری‌های بسیاری مواجه گشته است. ماهواره و اینترنت با ماهیت خاصی که دارند سبب رشد فردگرایی می‌شوند و فرصت‌های لازم برای رشد هویت‌های قومی و باثبات را از بین می‌برند. افراد، با این رسانه‌ها ارتباط برقرار می‌نمایند و رسانه‌ها نیز آنها را به صورت افراد مستقل و اعضای بی‌نام‌ونشان و مخاطبانی انتزاعی و همگانی محسوب می‌کنند. این مسئله، سبب از هم‌گسستن پیوندهای اصیل خانوادگی و اجتماعی می‌گردد و جاذبه‌های آن باعث می‌شود (کارون، ۱۳۹۰، ص ۱۳۴).

ناتانیل براندن، به‌عنوان روان‌درمانگر، به این موضوع عمیقاً توجه نموده و بیان کرده است: «یکی از پیامدهای از خودبیگانگی، احساس بیگانگی آدمی از دیگران است و این احساس که دیگر فردی از جامعه بشریت نیست و او غریب و تنهاست. انسان در جریان خیانت به مقام انسانی خود، خویشتن را به یک موجود منفور و مطرود متافیزیکی (غیرمادی) بدل می‌کند و علم او به اینکه انسان‌های دیگر بسیاری مرتکب همین خیانت می‌شوند، وضع او را دگرگون نمی‌کند. چنین شخصی، احساس تنهایی و جدایی می‌کند؛ جدایی به واسطه غیرواقعی بودن هستی خویشتن و احساس ویرانی ناشی از فقر روانی» (براندن، ۱۳۸۱، ص ۹۸).

امروز دنیای غرب، شاهد ناپدید شدن تدریجی چهارچوب‌های شناخته‌شده سنتی و بسیار ارزشمندی است که مردم می‌توانستند از آنها برای شناختن خود و جایگاهشان در جامعه استفاده کنند و هویت‌های شخصی و جمعی خود را با آرامش نسبی بپذیرند. این

منابع هویتی، درگذشته، طبقه اجتماعی، خانواده‌های گسترده و هسته‌ای، ملیت و مذهب بوده‌اند که در دهه‌های اخیر با جریان جهانی‌سازی حاکم بر رسانه‌ها، رو به افول هستند. فرسایش هویت‌های جمعی و باثبات گذشته، به فروپاشی و بحران هویت فردی نیز منجر شده است.

بدیهی است در گمگشتگی هویتی، ضریب آسیب‌زایی عوامل بیرونی نیز افزایش می‌یابد. تصمیم‌ها و قصدها در باور یا میل یا باور و میل انسان ایجاد می‌شوند، لذا نمی‌توان در این خصوص برای دنیای مجازی هیچ شأنی بیش‌تر از یک وسیله در نظر گرفت.

یکی از مسائلی که امروز در عرصه اخلاق فناوری اطلاعات مطرح است، این است که این فناوری در راستای رخ دادن اعمال غیراخلاقی، خود محرک و زمینه‌ساز است. یعنی افرادی که زمینه انجام اعمال غیراخلاقی را دارند در مواجهه با فناوری، هم زمینه مناسب برای انجام این اعمال را پیدا می‌کنند و هم بیشتر برای انجام این اعمال تحریک می‌شوند. خود وسیله هرگز به کسی القا نمی‌کند از آن در جهت چه هدفی استفاده شود. البته ممکن نیست هر وسیله‌ای، وسیله هر هدفی قرار گیرد، اما در میان همان اهداف محدودی که ممکن است به واسطه آن وسیله محقق شوند، خود وسیله کاربر را مجبور نمی‌کند که هدف «الف» را انتخاب کند و نه هدف «ب» را. به عنوان مثال وسیله‌ای مثل کارت، قطعاً کارکرد تلفن یا تلویزیون را ندارد؛ کارت وسیله بریدن است اما کارت به ما نمی‌گوید چه چیزی را ببر یا چه چیزی را نبر. اینکه از این وسیله در راه رسیدن به چه هدفی استفاده شود به کسی که از آن استفاده می‌کند بستگی دارد نه به وسیله؛ بنابراین وسیله به زبان حال به ما می‌گوید من وسیله‌ام برای اهداف محدودی نه هر هدفی؛ اما اینکه در میان این اهداف محدود از من برای رسیدن به کدامیک استفاده کنی، به تو بستگی دارد و من در این زمینه خاموشم.

اینکه یک وسیله ما را به انجام چه کاری برمی‌انگیزاند، به خود وسیله ارتباطی ندارد بلکه به نظام باوری یا میلی یا باوری و میلی ما مربوط است و توانمندی یا ضعف نظام ارزشی، کارآمدی وسیله را رقم می‌زند.

۵- تضعیف خانواده، مقدمه فروپاشی هویت اجتماعی

خانواده در تمام فرهنگ‌ها کانون شکل‌گیری هویت فردی و به‌دنبال آن هویت جمعی است. هیچ فردی جدا از خانواده‌اش قابل تعریف نیست و خانواده رکن اصلی سازنده فرد و شخصیت اوست (ثنایی، ۱۳۷۹، ص. ۷۶). کانون مقدس خانواده بهترین مکان برای تربیت جسم و روان است. خانواده یک سیستم تلقی می‌شود که حداقل از یک زن و مرد تشکیل می‌شود. این دو، نقش خود را به‌عنوان زن و شوهر در قبال یکدیگر ایفا می‌کنند. در صورتی‌که در خانواده فرزندی هم وجود داشته باشند، این سیستم بزرگتر و پیچیده‌تر شده و نقش‌های دیگری همچون نقش والدینی نیز به نقش‌های گذشته اضافه می‌شود. به‌زعم نظری و نوایی‌نژاد (۱۳۸۵) خانواده چیزی بیشتر از مجموعه افرادی است که در یک فضای فیزیکی و روان‌شناختی با هم مشارکت دارند.

فیلسوفان و محققان اجتماعی معتقدند که جامعه متشکل از خانواده‌هاست و مختصات جامعه مورد مطالعه از طریق روشن کردن روابط خانوادگی موجود در آن قابل توصیف می‌باشد. بر اساس قدیمی‌ترین نوشته‌های اخلاقی، جامعه هنگامی نیروی خود را از دست می‌دهد که افراد به وظایف خانوادگی خویش عمل نکنند. مثلاً کنفوسیوس عقیده داشت که خوشبختی و ترقی از آن جامعه‌ایست که افرادش به‌عنوان یک عضو خانواده، رفتاری صحیح و کامل داشته باشند بدین‌معنی که هیچ‌کس از وظایف خود نسبت به فرزندان‌ش روگردان نباشد.

به‌رغم اهمیت فوق‌العاده این بنیان کوچک اجتماعی و تأثیر آن در تمامی شئون زندگی افراد به‌ویژه فرزندان، اما ضعف این سیستم، زمینه‌ساز آسیب‌هایی است که مانع نقش‌آفرینی بهینه این نهاد در ایجاد اعتدال رفتاری در جامعه می‌شود. در حال حاضر فضای متفاوت اجتماعی در حوزه خانواده در حال شکل‌گیری است و فرایندهایی که در حوزه فرهنگ تأثیرگذار هستند در عرصه خانواده دخالت می‌کنند و تأثیرهای جدی برجای می‌گذارند. یکی از آنها فناوری‌های ارتباطی است که گسترش خانواده‌های هسته‌ای را در پی دارد.

گسترش فضاهای مجازی مانند سایر انواع دیگر تحولات و پیشرفت‌ها، پیامدها و آثار

مثبت و منفی گوناگونی را در جامعه و زندگی کاربران این‌گونه فضاها ایجاد کرده است. مثبت‌ترین پیامد آن را می‌توان تسهیل و تسریع ارتباطات و تبادل اطلاعات دانست. منفی‌ترین پیامد آن را می‌توان به‌خطر افتادن حریم خصوصی افراد، منزوی شدن آنها و ازهم‌پاشیدگی بنیان خانواده معرفی نمود.

میزان استفاده از اینترنت و شبکه‌های مجازی چنان رو به گسترش است که نسل کنونی را نسل اینترنت یا نسل شبکه نام نهاده‌اند. این نسل متولدین اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی به بعد هستند. اگر ۱۵ میلیون کاربر در آمریکا را به‌عنوان نقطه عطف تعیین کنیم، رادیو ۸۳ سال زمان برای رسیدن به این تعداد شنونده و تلویزیون ۸ سال برای رسیدن به این میزان بیننده را طی کرد، اما اینترنت تنها ظرف ۴ سال این میزان کاربر را به خود جذب کرد. بین استفاده‌ی نسل‌های مختلف از شبکه‌های اجتماعی و همچنین انگیزه‌های آنها از پیوستن به فضای مجازی تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، نتایج تحقیقات نشان داده است که مادران نسبت به پدران بیشتر از فیس‌بوک استفاده می‌کنند و بیشتر دوستان فیس‌بوکی مادران، اعضای خانواده و خویشاوندان آنها هستند؛ اما پدران بیشتر با دوستان فیس‌بوکی خود در خارج از فیس‌بوک ارتباط برقرار می‌کنند (Bartholomew, 2012, p.301).

با وجود کاربردهای بسیاری که فناوری اطلاعات و ارتباطات دارد، موضوعی که امروزه زیاد به آن پرداخته می‌شود این است که ارتباطات فیزیکی واقعی به نفع ارتباط‌های برخط در حال کاهش هستند. درنتیجه، این امر به روابط اجتماعی بیشتر اما ضعیف‌تر منجر می‌شود.

کارکرد رسانه‌های جمعی به‌ویژه رسانه‌های شنیداری و غیرمتعامل به‌دلیل کارکرد متنوع خود و ایجاد تغییرات پیوسته، به‌تدریج جای ارتباط بین‌فردی از نوع چهره‌به‌چهره را گرفته و موجب شده‌اند فضای انفرادی، به‌جای فضای جمعی و عاطفی در خانواده حاکم شود، به‌طوری‌که گسترش تکنیکی رسانه‌های شنیداری و رایانه‌ای، ارتباط مستقیمی با فردگرایی و دوری از فضای روانی و عاطفی خانواده را نشان می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، این ابزارها، به‌تدریج فضای روانی و محیطی گفتگو را در یک ارتباط

بین فردی، خدشه‌دار می‌کنند و اعضای گروه را به‌جای همگرایی، به واگرایی سوق می‌دهند، تاجایی‌که هر عضو خانواده صرفاً در یک فضای فیزیکی مشترک زندگی کرده، اما هیچ تعاملی با هم نخواهند داشت. در ادامه، متأسفانه، اهداف آنها نیز به‌تدریج نسبت به‌هم، واگرا شده و منفک می‌شوند. در این مسیر، تعامل واقعی فرد به‌جای آنکه با افراد دیگری در محیط انسانی سامان یابد، با رسانه‌های الکترونیکی شکل می‌گیرد و به‌دلیل برتری فناوری و تجهیزات خیره‌کننده رسانه‌ای، نوعی رعب فرهنگی و انفعال شخصیتی در فرد ایجاد می‌گردد. نتیجه این می‌شود که افراد خانواده به‌جای گفتگوی صمیمی با یکدیگر که می‌تواند به تقویت پیوندهای عاطفی و انسجام اعضای خانواده منجر شود، با ابزارهای الکترونیکی ارتباط برقرار می‌کنند، ارتباطی که فاقد بار عاطفی، احساسی و هیجانی است. شبکه‌های اجتماعی به همان انزوایی دامن می‌زنند که برای مقابله با آن پا به عرصه وجود گذاشته بودند. در نتیجه هرچه اتصال به جهان مجازی افزایش می‌یابد، بر شدت تنهایی انسان‌ها افزوده می‌شود.

«تنهایی» با «تنها ماندن» تفاوت دارد. تنهایی گاه می‌تواند آرامش‌بخش و لذت‌بخش باشد. تنها ماندن اما یک وضعیت روانی دردناک است.

به‌تعبیر فوکویاما به‌دلیل تحدید اخلاق و کیفیت زندگی امروزی به‌تدریج شاهد یک فروپاشی بزرگ خواهیم بود. این فروپاشی در زمینه‌های اخلاقی و در نهادها، بیشتر در زمینه خانواده اتفاق خواهد افتاد.

آسیب ارتباطی، بیشتر در دو نوع ارتباط، بروز می‌کند. یکی، ارتباط بین فرزندان و والدین و دیگری، ارتباط بین زن و شوهر می‌باشد. تجربیات نشان می‌دهند که هر اندازه ارتباط میان فرزندان و والدین و همچنین ارتباط میان همسران به‌دلیل تغییر مخاطب کاهش یابد، پیوند عاطفی و هیجانی و همچنین همگونی شناختی میان اعضاء خانواده نیز کاهش می‌یابد که این موضوع، انسجام گروه را به‌مخاطره می‌اندازد.

اگر انسجام گروه به‌عنوان عامل پایداری خانواده، طبعاً واجد مشخصه‌هایی خواهد بود که تضمین‌کننده شخصیت پایدار گروه می‌باشد. در روی‌آورد روان‌شناختی، پیوند عاطفی مشخصه‌ای است که فضای روانی گروه را برای وصول به اهداف تعیین شده و

انسجام، تسهیل می‌کند. دلیل آن، وجود نیروی انگیزشی پیوند عاطفی است که موجب می‌شود اعضای گروه در تأمین نیازهای یکدیگر به‌صورت فعال مشارکت کنند.

پیوند عاطفی به‌دلایل گوناگونی پدیدار شده و گسترش می‌یابد. یکی از مهمترین زمینه‌های ایجاد این پیوند، وجود زمینه ارتباطات صحیح بین‌فردی است. این ارتباط به‌درستی انجام نمی‌پذیرد مگر آنکه اعضای گروه با نوعی تفهیم و تفاهم و درک متقابل با یکدیگر تعامل داشته باشند. یکی از این عوامل که ارتقادهنده پیوند عاطفی می‌باشد، گفتگو است که عبارت از برقراری ارتباط و تعامل کلامی با یک یا چند نفر می‌باشد. در فضای ارتباطاتی به‌ویژه ارتباطات بین‌فردی، گفتگو صرفاً یک رفتار عادی نیست بلکه الگویی است که فضای عاطفی و هیجانی حاکم بر مناسبات افراد را شکل می‌دهد. گفتگویی که واجد منظور ارتباطی و تعامل می‌باشد، دارای دو مؤلفه و به‌عبارتی دارای دو مهارت می‌باشد: یکی، مهارت گوش دادن و دیگری مهارت همدلی. با بهره‌گیری مناسب از این دو مهارت می‌توان جریان ارتباطی گفتگو را در جهت تفاهم و درک متقابل به‌راه انداخت.

گوش دادن، با شنیدن متفاوت است. شنیدن یک عمل زیستی است که شامل دریافت یک پیام از طریق مجراهای حسی است، شنیدن، تنها بخشی از فرایند گوش دادن است. اما گوش دادن فرایندی است که عناصری چون دریافت، درک، توجه، معناگذاری و پاسخگویی توسط شنونده را در خود دارد (برکو و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۴۳). نکته دیگر آنکه فرایند گوش دادن همواره با ارتباط چشمی همراه است. تجربیات روان‌شناختی گواه این یافته مهم هستند که هنر گوش دادن که می‌تواند کارکرد درمانگری نیز داشته باشد، به‌وسیله ارتباط چشمی به‌راه می‌افتد. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهند که ارتباط چشمی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی ایجاد امنیت و توجه مطرح می‌شود. وقتی در مناسبات کلامی، گوش دادن با ارتباط چشمی همراه شود، طرفین از یکدیگر احساس احترام و توجه دریافت می‌کنند و این امر به همدلی و درک متقابل آنها کمک می‌کند. پس گوش دادن بدون ارتباط چشمی، به‌کار نمی‌افتد و به مرتبه شنیدن، به‌عنوان یک عمل زیستی، نزول می‌کند. این دو مؤلفه را نمی‌توان از هم تفکیک نمود. براین‌اساس، خانواده‌هایی که با یکدیگر ارتباط چشمی برقرار و حرف‌های همدیگر را خوب گوش می‌کنند، واجد پیوند

عمیق‌تری نسبت به خانواده‌های دیگر می‌باشند.

بروز مشکلات خانوادگی و اصولاً نارضایتی از زندگی مشترک، بالا رفتن سطح توقع و ارضاء از زندگی‌های مشترک را به‌خصوص در میان نسل جوان، از نشانه‌های آشکار فروپاشی انسجام گروهی ناشی از کاهش ارتباطات در عرصه خصوصی در اثر فعالیت رسانه‌ها و فضای مجازی است. تحت تأثیر این فضا آنچه جوان باید از زندگی مشترک انتظار داشته باشد به‌نوعی تحریف می‌شود. لذت و صمیمیتی که از برنامه‌ها و محتویات رسانه‌ها مانند فیلم‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی در اذهان جوانان نقش می‌بندد تا حد بسیار زیادی در زندگی طبیعی قابل دستیابی نخواهند بود و این می‌تواند آسیب‌هایی را متوجه فرایند هویت‌یابی جوانان سازد.

عناصر سه‌گانه هویت، یعنی: شخص، فرهنگ و جامعه، هر یک در تکوین شخصیت فرد نقش مهمی را ایفا می‌کنند. هویت شخصی، ویژگی بی‌همتای فرد را تشکیل می‌دهد. هویت اجتماعی در پیوند با گروه‌ها و اجتماع‌های مختلف قرار گرفته و شکل‌گیری آن، متأثر از ایشان است، و درنهایت، هویت فرهنگی، برگرفته از باورهایی است که در عمق وجود فرد به‌واسطه تعامل او با محیط پیرامون و آموزه‌های آن، از بدو تولد تا کهنسالی جای گرفته است. از آن‌جا که فضای سایبری، صحنه‌ای فرهنگی و اجتماعی است که فرد خود را در موقعیت‌های متنوع، نقش‌ها و سبک‌های زندگی قرار می‌دهد، خود زمینه‌ای است برای آسیب‌پذیری شخصیت کاربر که در نتیجه، موجب چندشخصیتی شدن کاربر خواهد شد. در فضای سایبر بیش‌ازآنکه هویت ظاهری فرد مطرح گردد، درون‌مایه‌های افراد بروز می‌کند. هرکس در صدد بیان اندیشه‌ها و علاقه‌مندی‌های خویش است. مطرح نشدن هویت شخصی و مشخصات فردی در اینترنت موجب تقویت شخصیت‌های چندگانه و رشد و استحکام آن می‌گردد. جوانان در این محیط از آسیب‌پذیری بیشتری برخوردارند و به‌ویژه در دورانی که هویت آنان شکل می‌گیرد، این خطر پُررنگ‌تر می‌شود.

با امکانات و گزینه‌های فراوانی که رسانه‌های عمومی ازجمله اینترنت در اختیار جوانان می‌گذارند، آنان پیوسته با محرک‌های جدید و انواع مختلف رفتار آشنا می‌شوند. چنین فضایی هویت نامشخص و پیوسته متحولی را می‌آفریند، یعنی «اینترنت یک صحنه

اجتماعی است که فرد را در موقعیت‌های متنوع نقش‌ها و سبک‌های زندگی، قرار می‌دهد و از آن تأثیر می‌پذیرد» (نکایی و خطیبی، ۱۳۸۵، ص. ۹۰). درواقع رسانه‌ها و ازجمله اینترنت، افراد را به‌صورت منفعل و پذیرنده درمی‌آورند و غالباً قدرت انتخاب، تحلیل و تفکر را از بیننده‌ها، خصوصاً کودکان و نوجوانان می‌گیرند.

نتیجه یک مطالعه تجربی نشان از آن دارد که استفاده جوانان از اینترنت موجب کاهش ارزش‌های خانواده شده (زنجانی‌زاده، ۱۳۸۴) و ارتباط صمیمی بین والدین و فرزندان که می‌تواند بستر مناسبی جهت بالندگی فرهنگی فراهم سازد، در ورطه آسیب قرار گرفته است. در شرایط فعلی روابط موجود میان والدین و فرزندان به‌سردی گرائیده و دو نسل به‌دلیل داشتن تفاوت‌های اجتماعی و تجربه‌های زیسته مختلف زندگی را از دیدگاه خود نگریسته و مطابق با بینش خود آن را تفسیر می‌کنند. نسل دیروز (والدین) احساس دانایی و باتجربگی می‌کند و نسل امروز (فرزندان) که خواهان تطابق با پیشرفت‌های روز است، در برابر آنها واکنش نشان می‌دهد و چون از پس منطق و نصیحت‌های ریشه‌دار و سرشار از تجربه آنها برنمی‌آید به لجبازی روی می‌آورد (رحیمی، ۱۳۹۰، ص. ۱۹).

۶- تحول هویت ایرانی در چالش فضای مجازی با نهاد خانواده

هویت هر ملّتی بی‌شک در ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی تاریخ آن مردم نهفته است، ولی هرگز در حد گذشته محدود نمی‌شود، بلکه به ماهیاتی مربوط می‌شود که از خصایص کنونی اجتماعی و فرهنگی جامعه نشئت می‌گیرد که کاملاً تازگی داشته و به‌دنیای امروز تعلق دارند. در دنیای امروز، هویت فرهنگی و ملّی را دیگر نمی‌توان مثل برخی از هویت‌های موروثی در نظر گرفت، حتی اگر پذیرفته شود که همواره از طریق این میراث، انطباق فرد با جامعه خویش صورت می‌گیرد. به‌عبارتی‌دیگر، اکنون همچون سایر زمینه‌های اجتماعی، معیار موروثی بودن، دیگر در دنیای امروز مشروعیت‌بخش و معتبر نیست، و هویت ملّی نیز همچون سایر زمینه‌ها به‌وجوهی عطف می‌کند که اکتسابی بوده و نسل‌ها در طی تجربه کنونی‌شان به آفرینش و بازآفرینی آن مبادرت می‌ورزند. فرایند تجدیدگرایی در جوامع بشری بی‌تردید ارزش‌ها و هنجارهایی جدید را از طریق

ابزارها و عواملی همچون شهرنشینی، سواد و به‌ویژه رسانه‌ها بر جوامع بشری تحمیل می‌کند، همان‌طور که خاصیت هر سیستمی می‌باشد، ورود هر عنصر جدیدی حاکمیت کارکرد سیستم را دچار اختلال می‌کند و در این میان با ورود جریان تجدیدگرایی به ساختار اجتماعی جامعه ایرانی و بالطبع ساختار اجتماعی خانواده ایرانی، تغییراتی را به‌وجود آورده است و در این میان اگر برآیند کنش متقابل انسان‌ها را سرمایه اجتماعی بنامیم، بی‌تردید نقشی بس مؤثر در تغییر و یا تضعیف و فرسایش سرمایه اجتماعی در جامعه ایرانی و به‌دنبالش خانواده ایرانی را به‌وجود آورده است.

«هایبرت» عقیده دارد، در پژوهش‌هایی که درباره آثار و سایل ارتباط جمعی بر جامعه انجام گرفته، سه زمینه کلی وجود دارد: تأثیر رسانه‌ها بر شناخت ادراک، تأثیر رسانه‌ها بر تغییر عقیده و ارزش، تأثیر رسانه‌ها بر تغییر رفتار. وی معتقد است که تغییر ارزش‌ها به آگاه بودن و درک محتوای پیام بستگی دارد. اکثر مدارک و شواهد پژوهشی مبین این نظریه هستند که ایجاد عقاید جدید، آسان‌تر از تغییر دادن عقاید موجود است (نکاتی و خطیبی، ۱۳۸۵، ص ۹۲). این کار با بالا رفتن انتظارات و توقعات، باز شدن افق‌ها، توانا شدن مردم به تخیل ورزیدن و خواهان جایگزینی شرایط زندگی بهتر برای خود و خانواده عملی می‌شود (مک‌کوئیل، ۱۳۸۲، ص ۱۴۴). آشنایی با دیگر جوامع، خواسته یا ناخواسته هنجارهای جدید به ارمغان می‌آورد تا آنجا که هنجارها و ارزش‌های جامعه خودی در آن محدوده کم‌رنگ می‌گردد. در بسیاری از وبلاگ‌ها و رسانه‌های اجتماعی مجازی، مقولات خطرناکی مانند سست نشان دادن بنیان خانواده، معمولی نشان دادن رخدادهایی مثل سردی روابط زن و شوهر، طلاق، همجنس‌گرایی و ... به‌چشم می‌خورد. آلوین تافلر، نویسنده و منتقد اجتماعی در تأیید این ادعا، می‌نویسد: «فناوری ماهواره‌ای و دیگر رسانه‌های جدید، فرهنگ‌های ملی را از هم می‌پاشند و این ارتباط متقاطع، به‌هرحال تهدیدی است برای هویت ملی که حکومت‌ها برای مقاصد شخصی خود، سعی در حفظ و انتشار آن دارند». فرهنگ در جوامع سنتی به وبی از عهده انجام کارویژه هویت‌سازی برمی‌آمد، چراکه توانایی و قابلیت تفاوت‌آفرینی و معنابخشی بسیار بالایی داشت. در چنین جوامعی فرهنگ نه‌تنها مرزهای شفاف و پایداری را ایجاد می‌کرد، بلکه در عرضه

کردن نظام‌های معنایی منسجم و آرام‌بخش هم توانا بود؛ بنابراین، انسان‌هایی که در دنیای شکل یافته با فرهنگی معین قرار می‌گرفتند، خود به خود وارث هویت و نظام معنایی آماده و از پیش موجود می‌شدند، و هرگونه زمینه بحران هویت و معنا تقریباً از بین می‌رفت. این توانایی چشمگیر فرهنگ در عرصه هویت‌سازی و معنابخشی در درجه نخست از پیوند تنگاتنگ فرهنگ با مکان و سرزمین ناشی می‌شد. اما نفوذپذیری و فروریزی فزاینده مرزها به واسطه انقلاب اطلاعات و ارتباطات و ظهور جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی، فضای امن و خلوت فرهنگ‌ها را نیز از بین برد و در فضای بسیار فراخ زندگی اجتماعی فرهنگ‌های مختلف به آسانی گسترش و جریان می‌یابند. تمام حوزه‌های استحفاظی درهم می‌ریزند و هر فرهنگی نیز به ناچار در فضایی قرار می‌گیرد که عرصه حضور و ابراز وجود فرهنگ‌های دیگر هم هست. در چنین دنیای بدون مرزی، اجزا و عناصر مختلف فرهنگی به‌صورتی گریزناپذیر با هم برخورد کرده و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ ثبات و خلوص فرهنگی کم‌وبیش از بین می‌رود.

واقع آن است که تا قرن بیستم، رهبری و ارشاد انسان رویارو و براساس ارتباط بود، در صورتی‌که در عصر حاضر ارتباطات یک‌طرفه و از راه دور صورت می‌گیرد. به‌طوری‌که بین شنونده و گوینده، یا بهتر بگوییم بین مؤثر و متأثر به‌طور نسبی فاصله زیادی وجود دارد. برخی معتقدند که رسانه‌های گروهی دارای چنان قدرتی هستند که می‌توانند نسلی تازه در تاریخ بشر پدید آورند، نسلی که با نسل‌های پیشین بسیار متفاوت است. لازرسفلد و مرتن^۱ در تشریح این عقاید متفکران می‌نویسند: «وسایل ارتباط جمعی جدید ابزاری بس نیرومندند که می‌توان از آن در راه خیر و شر با تأثیری شگرف سود برد و چنانچه کنترل مطلوب وجود نداشته باشد، امکان استفاده از این وسایل در راه شر بیشتر از خیر آن است» (ستوده، ۱۳۷۳، ص ۲۰۳).

رسانه‌های از یک‌سو با سلب اراده و عاملیت فردی در کنش‌های ارتباطی، نوعی از گرایش‌ها و سلیقه‌های توده‌وار را در جامعه سبب می‌شوند و در گام بعدی با پاسخ به همین نیاز موهوم و مجعول، موفقیت در پاسخگویی به آن را شاخص توسعه و تأثیرگذاری

1. Merton & Lazer Seld

یک رسانه می‌دانند. یکی از تفاوت‌های عمده و بارز میان رسانه‌های مدرن و برخی نهادهای سنتی و حتی مدرن دیگر، کمیت‌گرایی افراطی رسانه است. در گذشته نهادهایی چون آموزش و پرورش، تبلیغ دینی، سلامت و بهداشت، بیش از آن که رضایت و اقبال توده‌ها را هدف بگیرند، اصالت پیام و محتوا را به‌عنوان شاخصه موفقیت و تأثیرگذاری در نظر می‌گرفتند. جالب آنکه همه این تحولات در قالبی شکل به نام مدرنیته صورت می‌گیرد که نه تنها با واگرایی توده‌ها مواجه نمی‌گردد بلکه مورد استقبال نیز واقع می‌شود.

مدرنیته علاوه بر آنکه بر مفاهیمی مبتنی است که جهت‌گیری کلی انسان جدید را دگرگون نموده و در حوزه‌های علمی و اجتماعی تحول ایجاد کرده، به دو دلیل باید به‌عنوان منشأ اصلی مشکلات تلقی شود:

یکم، به دلیل آنکه تغییر، شاخص مهم مدرنیته است. در این نگاه همه چیز در جهان، به غیر از نفس تغییر، در حال تغییر است و در این مسیر تمام نهادها نیز ضرورتاً متحول می‌شوند؛ بنابراین اصرار بر ثبات خانواده به‌معنای در معرض نابودی قرار دادن آن زیر چرخ تحولات اجتماعی است و خانواده نیز به ناچار پایه‌پای تحولات اجتماعی متحول خواهد شد. سخن از افول خانواده در این نگاه، پذیرش اشکال جدید همزیستی به‌جای اشکال سنتی خانواده است و مفهوم خانواده نیز خود در معرض تغییر خواهد بود و نباید پنداشت که این تحولات در این مدل فکری منفی ارزیابی می‌شوند؛ بنابراین ساده‌لوحی است اگر گمان شود با پذیرش فرهنگ مدرن می‌توان بر حفظ ساختارهای خانواده، تفکیک نقش‌ها، حفظ روابط خانوادگی و حتی محافظت بر اصل خانواده اصرار نمود.

دوم، به دلیل آنکه سرمایه‌داری روح حاکم بر جریان مدرنیته است و در مدرنیته انباشت سرمایه اصل حاکم تلقی می‌شود، فرهنگ سرمایه‌داری در تاروپود تمدن جدید جریان می‌یابد و آثار خود را هم در ساختارهای علوم اجتماعی و هم در جریان‌های اجتماعی از جمله فمینیسم، و هم در سیاست‌ها و برنامه‌ها برجای می‌گذارد؛ به‌عنوان مثال، در فرهنگ سرمایه‌داری اقتدار تفسیری اقتصادی می‌یابد و جایگاه‌ها و ارزش‌ها با پول توزین می‌گردد. تأثیر این نگرش بر زن و خانواده بسیار شگرف است. از آنجاکه قدرت به تسلط بر منابع مالی تعریف می‌شود، اقتدار زنان در دسترسی به اشتغال و احراز

مناصب مدیریتی تفسیر می‌گردد و نظریه فرودستی تاریخی زنان به‌دلیل دوری از مدیریت و عدم تسلط بر منابع مالی شکل می‌گیرد.

براین‌اساس، زنان به تعریف جدیدی از مشارکت اجتماعی با محوریت قدرت اقتصادی فراخوانده می‌شوند. در نتیجه میل به ایفای نقش مادری و همسری کم و روابط خانوادگی و ساختارهای خانواده دستخوش تغییر می‌گردد. از سوی دیگر، حاکمیت تفکر سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که تمام موانع بر سر راه توسعه سرمایه از میان برود و آنچه در مسیر بسط سرمایه‌داری است، تقویت شود. از این‌روست که تجارت سکس، هموسکسوالیسم و هرزه‌نگاری با وجود مخالفت‌های گسترده علمی به‌دلیل آنکه در مسیر جذب سرمایه‌اند، قدرتمندتر از گذشته توسعه می‌یابند، اما حجاب زنان مسلمان که فراگیری آن مشکلاتی در سر راه سرمایه‌داری ایجاد می‌کند، با ممانعت مواجه می‌گردد. بر همین‌اساس خانواده سنتی به‌دلیل آنکه حامل ارزش‌هایی چون قناعت و عفت است که می‌تواند مانع تلقی شود آماج سخت‌ترین حملات قرار گرفته و الگویی جدید از خانواده که حامل ارزش‌های فردگرایانه باشد، ترویج می‌شود.

از این‌رو و بر پایه چنین تحلیلی، خیلی‌ها معتقدند اختراع یا ابداع اینترنت هم یک بخش فرایند تکمیل نظام سرمایه‌داری غرب است به‌خصوص نظریه‌پردازان مکتب انتقادی بر این باورند که اینترنت و فناوری‌های اطلاعاتی با بزرگنمایی قدرت غرب، ادامه نظام سلطه را تضمین می‌کنند. قدرت در مفهوم جدید و تحت عنوان «قدرت نرم» به‌ویژه از نوعی که در عرصه سیاست و روابط ظالمانه قدرت‌های سلطه‌گر و استکباری با دیگر کشورها سامان می‌یابد، غالباً محصول و برآیند تصویرسازی مثبت از خود، قدرت تأثیرگذاری غیرمستقیم توأم با رضایت دیگران و اراده دیگران را تابع اراده خویش ساختن و مؤلفه‌هایی از این سنخ است که این مهم به‌صورت نامحسوس توسط رسانه‌ها صورت می‌گیرد. بی‌تردید مبدأ این تأثیرگذاری، فضای خصوصی و خانواده است.

مفهوم خانواده در کشور ما از معنایی وسیع‌تر برخوردار است؛ زیرا صمیمیتی که در خانواده ایرانی حاکم است در خانواده‌های بسیاری از کشورها از جمله غرب دیده نمی‌شود. امروزه، شیوه‌های ضربه زدن به فرهنگ و هویت ملی یک کشور تغییر یافته و

دشمنان سعی می‌کنند از طریق جنگ نرم‌افزاری به فروپاشی بنیان خانواده و آرا و عقاید جوانان آن مرز و بوم نایل آیند. در دنیای ماشینی و شهری امروز که والدین فرصت چندانی برای صرف وقت با فرزندانشان ندارند و از طرف‌دیگر تک‌فرزند بودن خانواده‌ها، والدین ساده‌ترین راه را برای سرگرم نمودن فرزندانشان انتخاب می‌نمایند؛ بدین‌صورت که ابزارهایی همچون تلفن همراه، لپ‌تاپ، رایانه شخصی و اینترنت را در اختیار فرزند دلبندشان قرار می‌دهند تا او در اتاق خود به‌کار با آنها مشغول شود؛ حال آنکه فرزند تنها از نظر فیزیکی در محیط امن خانه به‌سر می‌برد، ولی در عمل از طریق این وسایل به‌ویژه اینترنت به دنیایی به‌مراتب بزرگ‌تر از محیط پیرامونش قدم می‌نهد و با چیزهایی مواجه می‌شود که بسیاری از پدران و مادران از وجود آنها آگاه نیستند.

صرف‌نظر از کاربرد وسیع این ابزارها، آنچه امروزه کاربرد وسیعی یافته و بخش وسیعی از فعالیت‌های روزمره افراد را پوشش می‌دهد، اینترنت و به‌التبع آن فضای مجازی است. اینترنت مجموعه پایان‌ناپذیری از پایگاه‌های داده است که اطلاعات مختلف و متنوع فردی و جمعی انسان‌ها را در خود جمع آورده است و هر روز نیز گسترش می‌یابد.

تارنماهای شبکه‌های اجتماعی که اجتماعات مجازی کاربران اینترنتی هستند، جز خبرسازترین تارنماهای سال‌های اخیر اینترنت محسوب می‌شوند و بخش قابل‌توجهی از فعالیت‌های کاربران را در خود جای داده‌اند. چهار شبکه اجتماعی توئیتر، فیس‌بوک، لینکدین و مای‌اسپیس از معروف‌ترین شبکه‌های مجازی با جهانی می‌باشند. به‌جز این شبکه‌ها که کاربرانی از سراسر دنیا از آنها استفاده می‌کنند، شبکه‌های مجازی دیگری با عنوان فیس‌بوک ایرانی، تارنماهای دوست‌یابی و همسریابی نیز در داخل کشور فعالیت می‌کنند.

فناوری‌های ارتباطی جدید، مزایا و معایب متعددی دارند. از این‌رو، با توجه به قدرتی که این فناوری‌ها از نظر اجتماعی دارند، فناوری اطلاعات و ارتباطات به‌عنوان یک فناوری که در جهت توسعه و تغییر ارتباطات اجتماعی گام برمی‌دارد، باید بیشتر مورد بررسی قرار گیرد (Al-Sanaa, 2009, p.54).

جذابیت‌ها، قابلیت‌ها و ویژگی‌های خاص فضای مجازی آن را به محیطی برای تعاملات اجتماعی مبدل کرده است. جهان مجازی شکل دیگری از جهان واقعی است؛ بنابراین، این

دو جهان دارای عناصر اولیه مشترک هستند و تنها چگونگی، جنس و نقش این عناصر با یکدیگر متفاوت است. پس اصول حاکم و مهارت‌های فنی و رفتاری لازمه تعامل در این محیط‌هاست و با وام گرفتن از فضای واقعی وارد این فضا خواهد شد. قطعاً نداشتن برخورد و رفتار مناسب، هنجارمند و قانونمند و مهمتر از همه اخلاقمند، ارتباط میان افراد را دچار چالش خواهد کرد و وسعت عمل و انعطاف‌پذیری بی‌حد آن گاهی منجر به تغییرات اساسی در ارکان جامعه می‌شود.

ارتباط از طریق فضای مجازی در سال‌های اخیر جایگاه قابل‌توجهی در بین نسل جوان جامعه ما پیدا کرده است. شبکه‌های اجتماعی در ابعاد مختلف زندگی افراد (فردی و اجتماعی) تأثیرگذارند. در شکل‌دهی به هویت نقش دارند و حتی روی ابعاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جوامع هم تأثیرگذارند. هم‌اینک تخمین زده می‌شود که تعداد قابل‌ملاحظه‌ای گیرنده و دیش ماهواره‌ای در کشور وجود داشته باشد. تعداد شبکه‌های ماهواره‌ای فعال در جهان ۱۷ هزار و ۶۶۶ شبکه است که از این تعداد حدود سه هزار شبکه در داخل ایران با همین دیش‌ها و آنتن‌های معمولی قابل دریافت هستند. از این تعداد شبکه، حدود ۷۴ شبکه مخصوص تبلیغات مد لباس و لوازم آرایش است. با توجه به جوان بودن جمعیت کشور، علاوه بر تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای بر نحوه نگرش جوانان به مسائل سیاسی، ما شاهد تغییر در الگوهای فرهنگی جوانان کشور نسبت به بسیاری مسائل از جمله مدل لباس و آرایش نیز هستیم. نکته قابل توجه در زمینه تغییر دیدگاه جوانان نسبت به نوع پوشش و آرایش آنها این است که الگوهای جمعی در جامعه به شدت در حال تضعیف و فردگرایی و توجه به خود، در حال رشد است (خبرگزاری/ایرنا: ۱۳۸۹/۹/۱۸).

امروزه خانواده ایرانی در سبب فرهنگی خود با شبکه‌های ماهواره‌ای، فضای مجازی، رسانه‌های مدرن و ... مواجه است که هر کدام به‌نوبه خود بخشی از فرایند تأثیرگذاری در خانواده را هدف گرفته‌اند و حتی بعضی از شبکه‌های ماهواره‌ای مثل فارسی یک، من و تو و ... به‌طور تخصصی تمام تمرکز خود را بر مقوله خانواده نهاده‌اند. برای اولین بار سال ۷۸ دریافت شبکه‌های ماهواره‌ای در ایران اتفاق افتاد. الان سال‌ها از آن زمان می‌گذرد. تفاوت‌های جنگ نرم این دو دهه فراوان است. در بخش اول شبکه‌هایی

به صورت شو راه افتادند و بخش دوم شبکه‌هایی را شاهد بودیم که به صورت حرفه‌ای وارد لایه‌های فرهنگی شدند. تفاوت این دو نوع شبکه‌ها را در حوزه جنگ نرم قابل تأمل است (ضیایی‌پور، ۱۳۸۸، ص. ۸۰).

هر چقدر زمان می‌گذرد با رشد فناوری‌ها و تکنیک‌های رسانه‌ای، روش‌های کار این شبکه‌ها پیچیده‌تر می‌شود. طبیعتاً لایه‌های جنگ نرم پیچیده‌تر، کامل‌تر و شناخت این‌ها سخت‌تر می‌شود. در ۲۰ سال پیش این شبکه‌ها به عنوان شبکه‌های لس‌آنجلسی و عمدتاً با پخش شوها و موزیک‌ویدیوها کار خود را شروع کردند و هدفشان نیز بیشتر ایجاد سرگرمی و بیان بخشی از دیدگاه‌های پنهان یا موسیقی‌های زیرزمینی یا حتی افکار زیرزمینی به جامعه ایران بود، باید گفت که در داخل هم ضعف‌هایی داشتیم و به نیازهای مخاطب توجه نکردیم و این زمینه فراهم شد تا ناخودآگاه یا خودآگاه این شبکه‌ها به لایه‌های اجتماعی نفوذ کنند.

ورود ماهواره به خانه را می‌توان به منزله ورود یک فرد نامحرم و لایبالی دانست که دوست ناباب برای فرزندان است، درصدد اختلاف‌افکنی بین زن‌ها و شوهرهاست، به ناموس افراد چشم طمع دارد، دین افراد را می‌گیرد، مرزها و حریم‌های خانواده را می‌شکند، به آسانی حقیقت‌های سیاسی و اجتماعی را وارونه جلوه می‌دهد، دزد وقت افراد است و اگر بتواند حتماً سری هم به کیف پول افراد خواهد زد. خرید ماهواره به منزله دعوت این فرد ناباب به منزل‌هاست.

مجاز شمردن خیانت زن به شوهر و زشتی‌زدایی از روابط قبل از ازدواج و حتی حاملگی بدون روابط قانونی، اهانت به والدین و بی‌توجهی به آنها، نفوذ جادو و طلسم در زندگی روزمره بازیگران، همه‌وهمه باعث شده فیلم‌ها و مجموعه‌های ماهواره‌ای به طور هدفمند عفت و اخلاق اجتماعی را نشانه‌گیری کنند.

الف. دختران فراری: از مهمترین کارکردهای مجموعه‌های تلویزیونی و فیلم‌های پخش شده در ماهواره، القاء آزادی در خارج از خانه‌هاست، به این معنا که افراد مخصوصاً دختران جوان را که به صورت سنتی و فرهنگی در خانواده‌ها با محدودیت‌هایی روبرو هستند را دچار حس زندانی بودن در خانه می‌کنند. این فرایند روانی به صورت خیلی

ساده با مقایسه دختران موفق یا آزاد مجموعه‌ها و فیلم‌ها با وضعیت دختران قربانی در ذهن وی شکل می‌گیرد، و کم‌کم با عدم مدیریت صحیح در خانواده‌ها تبدیل به یک عقده و در نتیجه فرار یا رویگردانی دختران جوان از فضای امن خانه می‌گردد. چنین پدیده‌ای در خانواده‌هایی که از ساختار درستی برخوردار نیستند، شدیدتر است.

ب. **بدحجابی و زنان خیابانی:** طبیعی است که وقتی در خانواده‌ها، بدون هیچ محدودیتی اعضای خانواده پای ماهواره می‌نشینند و فیلم‌هایی را می‌بینند که برای خانواده مناسب‌سازی نشده است، و بی‌حجابی در آن به‌عنوان یک امر عادی موج می‌زند، به مرور از حجاب ارزش‌زدایی شده و زنان خانواده ترجیح بدهند که با حجاب کم‌رنگ‌تر یا احياناً بی‌حجاب در جامعه حضور پیدا نمایند. این مسئله با عمومی‌تر شدن بی‌حجابی و حتی استقبال نامحرم‌ان از حضور بی‌حجاب زنان در جامعه تبدیل به ایجاد فضای خودنمایی برای نامحرم‌ان و در ادامه روند دورشدن از دیده شدن در خانواده تبدیل به پدیده زنان خیابانی یا شکل‌گیری روابط نامشروع بین افراد متأهل می‌گردد. نمونه زشت این آسیب را می‌توان در بین زنان جوانی که علی‌رغم متأهل بودن با آرایش‌های بسیار زننده به همراه دختر کودکشان که وی نیز آرایش شده است در خیابان‌ها دید، زنانی که از بروز دادن رفتارهای دوستانه با مردان نامحرم در خیابان‌ها هیچ ابائی ندارند.

ج. **تأثیر منفی بر روابط بین افراد، اختلاف خانوادگی و شکستن حریم‌های خانواده:** وقتی افراد در برنامه‌های ماهواره می‌بینند که چقدر با انزوای طلبی و حتی مقابله با افراد خانواده‌شان و یا حتی خیانت به آنها می‌توانند موفق باشند، این خانواده را به‌سوی اختلاف‌های داخلی، کم‌اهمیت شدن نقش پدر، ایجاد اختلاف بین زوجین و دوری فرزندان از والدین می‌کشاند یا در سوی دیگر وقتی که پدر و مادری به همراه پسر یا دختر جوانشان نظاره‌گر تصاویر فیلمی هستند که در آن یک معاشقه ولو خفیف صورت می‌گیرد، همین مسئله موجب از بین رفتن پرده‌های حجاب بین افراد خانواده و در نتیجه شکستن قبح افعال می‌گردد. تنها خدا می‌داند که در خانواده‌ای که قبح افعال شکسته شده باشد، چه اتفاق‌های بدی رخ خواهد داد. حضرت علی علیه‌السلام در مورد حیا فرمودند: «الحیاء یسدّ عن فعل القبیح»؛ یعنی حیا از انجام افعال قبیح جلوگیری می‌کند و واضح

است که در نبود حیا و شکسته شدن حریم خانواده، چه اتفاق‌های شومی رخ خواهد داد. در اثر برنامه‌های ماهواره‌ای، نقش مذهب در بسیاری از مناسبات درون‌خانوادگی کاهش پیدا کرده و به‌جای آن مجموعه وسیعی از آیین‌ها، ارزش‌ها و باورهای عرفی نشسته است؛ به‌طورمثال در درون خانواده گسترده سنتی ایرانی، اگرچه همه با هم هم‌زیستی داشته‌اند ولی معیار محرمیت و نامحرمیت اعضاء رعایت می‌شد. امروزه می‌بینیم که در خانواده هسته‌ای وسعت‌یافته یا پست‌مدرن، مناسبت‌هایی که شکل می‌گیرد، مبنای شرعی ندارد و نامحرم و محرم به‌خوبی رعایت نمی‌شود، مثل دست دادن، تماس‌های بدنی، رقصیدن و این رفتارها به لحاظ فقهی، رفتارهای حرام یا ناهنجار تعریف می‌شوند. این بخشی از عرفی شدن خانواده ایرانی است و یا مثلاً وقتی دختر و پسری که با هم نامزد می‌کنند بدون اینکه عقد کرده باشند، همان مناسبات همسری را در حد معینی با هم دارند.

یکی دیگر از فرایندهای پست‌مدرن امروزی، زنانه شدن خانواده ایرانی است. مواردی مثل مالکیت زنان در اموال، نشانه‌هایی از زنانه شدن خانواده ایرانی است. امروزه تجربه زنانه، خواست‌ها، علایق، ذائقه، احساسات و زبان زنانه به‌صورت گسترده‌ای در حال توسعه است و تنها محدود به مناسبات درون خانواده نیست بلکه مناسبات بیرون خانواده را نیز دربرمی‌گیرد. هر چند در گذشته زنان در عرصه عمومی جایگاه چندانی نداشتند، اما درحال حاضر جایگاه زن در حوزه‌های درون‌خانوادگی و بیرون‌خانوادگی در حال وسعت یافتن است؛ به‌طورمثال مصرفی شدن خانواده، یکی از نشانه‌های زنانه شدن خانواده ایرانی است؛ زیرا اساس خانواده جدید تولید نیست، عمده کار، مصرف است، در مصرف هم زنان تصمیم‌گیرنده و تعیین‌کننده هستند و در اعمال سلیقه هم زنان دخیل هستند. حتی خرید لباس مرد هم طبق سلیقه زن خریداری می‌شود. از آرایش موی مرد و فرزندان تا امور دیگر تحت مدیریت زن است، میهمانی‌ها، آشپزی‌ها، نوع میهمانی‌ها و رفت‌وآمدها نیز بر اساس نظر زن اتفاق می‌افتد. امروزه وجه مهم زنانگی که عبارت است از غلبه احساسات و عواطف بر ارزش‌های عینی، کاربردی و مادی است بر خانواده غلبه دارد؛ مثلاً خودورهای گران بر اساس ارزش‌های زنانه که ارزش‌های نمادین هم به‌حساب

می‌آیند، خریداری می‌شود. میل زنانه مرد را برای خرید و مصرف برخی از کالاها وادار می‌کند. ارزش‌های زنانه در اینجا غلبه پیدا کرده است.

یکی دیگر از نشانه‌های ناشی از زن‌سالاری در تحول خانواده ایرانی، روند افزایش در نرخ طلاق در شهر و روستاست. «در سال ۱۳۷۵ میزان طلاق ۶ در ۱۰ هزار نفر بوده است. در همین سال در هر ۱۰۰ ازدواج حدود ۸ ازدواج به طلاق منجر می‌شود. این نسبت در سال ۱۳۷۲ حدود ۶ درصد و در سال ۱۳۶۵ حدود ۱۰ درصد بوده است» (آزاد/ارمکی، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۲).

طلاق در خانواده‌های تهرانی در مقایسه با خانواده در دیگر شهرهای ایران در طول چند دهه اخیر روندی رو به افزایش داشته است» (آزاد/ارمکی، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۲). از طرف دیگر طلاق در طول سه نسل خانواده در تهران از الگوی واحدی تبعیت نمی‌کند. طلاق در نسل جدید به‌عنوان راه‌گذار از مشکلات درون خانواده خصوصاً بین زن و مرد تلقی شده است، درحالی‌که در نسل گذشته خصوصاً نسل اول، این رویکرد به طلاق وجود نداشته است» (آزاد/ارمکی، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۳). تعداد طلاق‌های ثبت شده در سال ۹۰ برحسب طول مدت ازدواج نیز نشان می‌دهد که قریب بیش از ۱۴ درصد طلاق‌ها کمتر از یکسال عمر داشته و بیش از یک چهارم طلاق‌های کشور، عمری کمتر از دوسال و بیش از نیمی از طلاق‌ها کمتر از پنج سال به‌طول انجامیده است (تعداد طلاق‌های ثبت شده در سال ۹۰ برحسب طول مدت ازدواج). درنتیجه می‌توان گفت، طول عمر و امید به زندگی نهاد خانواده در ایران امروز به‌شدت رو به کاهش است و خانواده ایرانی رو به مرگ می‌رود. یکی دیگر از شواهد عمده تغییر در خانواده، افزایش درصد زنان سرپرست خانوار است.^۱ در سال ۱۳۷۵ حدود ۸ درصد از خانواده‌های کشور دارای سرپرست زن بوده

۱. درصد خانوار برحسب جنس سرپرست خانوار نیز حاکی است زنان سرپرست خانوار از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۰ از هفت درصد به ۱۲ درصد افزایش یافته‌اند و این نسبت گویای افزایش نرخ طلاق و تک‌سرپرستی شدن نهاد خانواده است. همچنین شواهد نشان می‌دهد در سال ۱۳۹۰ آخرین سرشماری کشور، تعداد بی‌همسران بر اثر طلاق و بین جمعیت بالای ده‌سال در بین زنان دوبرابر مردان حدود ۱.۴ هست (گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران). تعداد طلاق‌های ثبت شده در سال ۱۳۹۰ عبارت از ۱۴۲ هزار و ۸۴۱ نفر است. این رقم در سال ۱۳۸۵ معادل ۹۴ هزار و ۳۹ نفر بوده است. از

است. از بین این زنان حدود ۱۵/۸ درصد شاغل و ۲۰ درصد دارای درآمد بدون کار و ۵۸ درصد خانه‌دار بوده‌اند.^۱

میانگین مقیاس خانواده‌گرایی در ایران (۸/۴۴) از میانگین هر دو گروه کشورهای با سطح توسعه یا بین (۸/۸۹) و متوسط (۸/۶۵۲) کمتر است. شاید دلیل این امر آهنگ بالای نوسازی در ایران باشد. ایران کمترین فاصله را با گروه کشورهای با سطح توسعه متوسط و بیشترین فاصله را با کشورهای توسعه یافته دارد (آزادارمکی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲).

یکی دیگر از کارکردهای تضعیف شده خانواده هسته‌ای، کاهش مناسبات عاطفی خانواده است چون دیدار از طرق چهره‌به‌چهره کمتر صورت می‌گیرد و بخش مهمی از کارکرد خانواده که از طریق تماس فیزیکی مثل مهمانی‌ها به دست می‌آمد کم‌رنگ می‌شود و آنچه که مهم است این است که این فاصله جغرافیایی فرصت شکل دادن مناسبات جدید میان افراد خانواده را از بین می‌برد و مثلاً فرزندان به شبکه‌های دوستی روی می‌آورند. بخشی از تنش‌هایی که امروزه گریبان‌گیر انسان‌های امروز شده، ناشی از کم‌رنگ شدن همین آیین‌هایی است که روح تعامل و پیوند بین اعضای خانواده و خویشاوندان در آنها وجود داشت. درواقع امروزه با اینکه شاید این آیین‌ها وجود داشته باشد، اما رویکردش فردگرایانه است و خانواده‌محور و جمع‌گرا نیست. در گذشته خانواده‌های سنتی به دلایل گوناگون روابط گسترده درونی و بیرونی داشتند، اما در حال حاضر اشتغال زنان و چندشغله بودن مردان همراه با عوامل دیگر بر این نوع روابط از نظر کیفی و کمی اثر گذاشته است. به عبارت دیگر می‌توان گفت ضعف ارتباطات عاطفی مناسب بین والدین و فرزندان ازجمله عوامل مهم تأثیرگذار بر روابط خانوادگی است.

سوی دیگر سازمان ثبت اسناد و احوال کشور اعلام کرده است در شش ماه نخست سال جاری ۷۰ هزار و ۸۴۱ طلاق در کشور ثبت شده است که این تعداد در مقایسه با سال قبل از آن شش درصد افزایش یافته است. همچنین در نیمه نخست سال جاری ۴۱۵ هزار و ۶۲۰ ازدواج در کشور ثبت شده است. این تعداد نیز در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته پنج درصد کاهش یافته است (افزایش طلاق کاهش ازدواج، سازمان ثبت احوال). به بیان دیگر آمار طلاق نسبت به ازدواج به ۱۶ درصد رسیده است.

^۱ (واحد آمار و انفورماتیک دفتر مشارکت زنان ریاست جمهوری، ۱۳۷۶، ص ۷).

می‌توان گفت هر قدر میزان تعامل و گفتگوی خانوادگی کاهش می‌یابد، تحول بیشتری در ارزش‌های سنتی خانواده روی می‌دهد. در نتیجه خانواده جدید ایرانی که در حال شکل‌گیری است، خانواده آیین‌زدایی شده است. در واقع خانواده جسم دارد ولی روح ندارد و در نتیجه افراد درون خانواده تنها زندگی می‌کنند. یکی دیگر از اشکال خانواده ایرانی در حال ظهور، خانواده‌هایی هستند که زیر یک سقف زندگی می‌کنند، پیوندهای رسمی و شرعی دارند، اما خانواده نیستند یعنی بینشان طلاق عاطفی رخ داده و به دلایل مختلف مثل فرزندان، یا حفظ آبرو یا به خاطر مشکلات مالی طلاق، با هم زندگی می‌کنند. از دیدگاه اجتماعی این نوعی از خانواده است ولی ارکان اصلی خانواده درون این خانواده‌ها دیده نمی‌شود. مثلاً روابط زناشویی خیلی ضعیف است یعنی خانواده پاسخگویی به نیاز جنسی ندارد و مردان بیشتر و زنان کمتر نیازهای جنسی خودشان را از روش‌های دیگر تأمین می‌کنند. کنار هم خوابیدن، کنار هم غذا خوردن، با هم بودن، با هم زیستن در این خانواده‌ها وجود ندارد که نمونه‌هایشان در جامعه ما زیاد است. این شکل خانواده در حال عمومیت یافتن است.

نتیجه‌گیری

گستره فرایند رسانه‌ای، فراوانی ارتباطات مجازی، وابستگی‌های روزافزون به رایانه، اینترنت و فراگیر شدن شبکه‌های ماهواره‌ای در شهر و روستا، اقتدار نهادهای تربیتی را تضعیف کرده است؛ به‌طوری‌که دیگر کانون خانواده و محیط مدرسه، استواری، ارزشمندی، قداست و حرمت گذشته را ندارد. به‌همین دلیل، تربیت نسلی سالم، صالح، پویا، خلاق، عاقل و بهره‌مند از مؤلفه‌هایی، چون اندیشه‌های استوار دینی، احساس ارزشمندی و دارای غنی‌ترین نوع هویت ملی و فرهنگی برای جامعه اسلامی فردا، رسالتی بس دشوار است؛ زیرا بسیاری از خانواده‌ها به دلیل تأثیرپذیری از برنامه‌های شبکه مجازی، از رضایت‌مندی و آرامش متقابل محروم هستند. همچنین، اقتدار عاطفی، منطقی، همدلی و همراهی لازم را نیز، در تعامل با فرزندان ندارند. از آن‌جا که یکی از مؤلفه‌های هویت ایرانی را آموزه‌های اسلامی تشکیل می‌دهد،

بی‌تردید هر آنچه در تقابل و تعارض با این آموزه‌ها باشد تزلزل و آسیب جدی در مخدوش ساختن هویت مذکور شمرده می‌شود. ازاین‌رو در عصر نوزایش فرهنگ اسلامی، دنیای غرب به کمک فضای مجازی بر آن است تا شخصیت و هویت ملی و فرهنگی ما را در برابر بحرانی جدید قرار دهد. در این بین، خانواده ایرانی به‌مثابه یک واحد زنده، پویا با اعتقادات مذهبی که با تمسک به هویت دینی و ملی‌اش خواهان حفظ کارکرد عاطفی خود و جلوگیری از نفوذ فردگرایی مطلق است، هدف اصلی می‌باشد. چه آنکه مطالعات نشان از آن دارد بی‌ثباتی در خانواده‌ها- به‌مثابه فطری‌ترین و مقدس‌ترین نهاد بشری و حلقه‌های اصلی جوامع و سنگرهای پاسداری از فرهنگ و ارزش‌ها - بی‌هویتی در عرصه ملی را در پی خواهد داشت. اگر کشوری بدون هویت یا با هویت متزلزل، وارد فضای جهانی شده امروز شود، به‌تدریج، دوباره دولت‌های تابع و متبوع، به‌وجود خواهند آمد و برتری با زورمداران و تزویرگران خواهد بود. به گفته قرآن در مورد فرعون دقت کنید: «پس قوم خویش را تحقیر کرد و چنین بود که از او اطاعت کردند». فرعون ابتدا هویت مردم را گرفت و آنها را به موجوداتی منفعل و ضعیف تبدیل نمود، آنگاه حاکم آنها شد.

بدیهی است در فرهنگ جهانی شده امروز، چنین جامعه‌ای به‌دلیل حمله اطلاعاتی دچار سرگردانی، عدم طبقه‌بندی و استفاده به‌موقع از اطلاعات دچار شوک گشته و نوعی نارسایی فرهنگی را تجربه کند. تضاد نظام ارزشی در کشورهای دارای سابقه فرهنگی و هویت دینی با نظام سکولار حاکم بر جامعه اطلاعاتی، تناقضاتی را ایجاد می‌نماید که در بازشناسی و تشخیص خوب از بد، حتی اندیشمندان را نیز دچار مشکل می‌نماید تا چه رسد به نوجوانانی که هنوز در آغاز راه شناخت و درک استقلال شخصیتی هستند. هویت دیجیتالی که محصول جامعه اطلاعاتی و اجتماعات مجازی است، این مخاطبان و کاربران جوان وسایل نوین ارتباطی و اطلاعاتی را هدف قرار می‌دهد و هویت ملی و محلی آنها را به‌سمت هویت فراملیتی تغییر جهت می‌دهد؛ هویتی که بسیار منعطف، سیال و تغییرپذیر است.. با تبدیل زمان تاریخی به حالت بی‌پایان در این فضای سیال، گذشته هویت‌بخش نابود می‌گردد. نابودی گذشته به عنای از میان رفتن

خاطره و تاریخ، از میان رفتن پیوند گذشته و حال مشترک است. در این شرایط انسان گذشت زمان را نمی‌تواند حس کند، درحالی‌که از پیش‌نیازهای اصلی هویت، احساس تداوم در گذر زمان است.

منابع و مآخذ

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*، تهران: سمت.
- اشرف نظری، علی (۱۳۸۷)، *گفتمان، هویت و انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- برانندن، ناتانائیل (۱۳۸۸)، *انسان بدون خویشتن یا روان‌شناسی از خودبیگانگی*، ترجمه جمال هاشمی، شرکت سهامی انتشار.
- برکو، ری ام و دیگران (۱۳۷۸)، *مدیریت ارتباطات*؛ ترجمه سیدمحمد اعرابی و داود ایزدی؛ تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ثنایی‌ذاکر، باقر، و امینی، فریده. (۱۳۷۹)، *مقایسه عملکرد خانواده در دو گروه دانش‌آموزان دختر مستقل و وابسته به دیگران*. پژوهش‌های مشاوره، تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره، دوره ۲، شماره ۸ و ۷، صص ۹-۲۸.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم؛ تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران: نشر نی.
- دادگران، سیدمحمد (۱۳۸۴)، *مبانی ارتباط جمعی*، تهران: نشر مروارید و فیروزه.
- ذکایی، محمدسعید و خطیبی، فائزه (۱۳۸۵)، *رابطه حضور در فضای مجازی و هویت مدرن پژوهشی در بین کاربران اینترنتی جوانان ایرانی*، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دوره ۱۳، شماره ۳۳.
- رابرتسون، یان (۱۳۷۲)، *درآمدی بر جامعه (با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی، ستیز و کنش متقابل نمادی)*؛ ترجمه حسین بهروان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- رحیمی، محمد (۱۳۹۰)، *عوامل اجتماعی مؤثر بر شکاف نسلی؛ مطالعه موردی شهر خلخال*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.

زنجانی‌زاده، هما (۱۳۸۴)، بررسی تأثیر اینترنت بر ارزش‌های خانواده در بین دانش‌آموزان، *مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران*، دوره ششم، شماره ۲.

ستوده، هدایت‌الله (۱۳۷۳)، مقدمه بر *آسیب‌شناسی اجتماعی*، تهران: نشر آوای نور.

ضیایی‌پرور، حمید (۱۳۸۸)، جنگ نرم ۲ ویژه جنگ رسانه‌ای، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.

کارون، هورنای (۱۳۹۰)، *تضادهای درونی ما*؛ ترجمه محمدجعفر صفا، تهران: انتشارات بهجت.

کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: ظهور جامعه شبکه‌ای*؛ ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.

گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۰)، جهانی شدن و بحران هویت، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم.

محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۷۷)، *تحلیل محتوای چهل‌ساله متون آموزش روزنامه‌نگاری در ایران*، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها (مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها).

مک‌کویل، دنیس (۱۳۸۲)، *مخاطب‌شناسی*؛ ترجمه مهدی منتظر قائم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات و رسانه‌ها.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدید و تشخیص*؛ ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.

مهدی‌زاده، سیدمحمد (۱۳۸۰)، *نظریه‌های ارتباطات جمعی جزوه درسی (پلی‌کپی)*، تهران: دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی.

ناتانیل، براندن (۱۳۸۸)، *انسان بدون خویشتن یا روان‌شناسی از خود بیگانگی*؛ ترجمه جمال هاشمی. تهران: شرکت سهامی انتشار.

نظری، علی محمد، و نوابی نژاد، شکوه. (۱۳۸۵). بررسی تأثیر مشاوره راه حل محور بر رضایت زناشویی زوجین هر دو شاغل. پژوهش‌های مشاوره (تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره)، دوره ۵، شماره ۲۰، صص ۵۳-۸۰.

هال، استوارت (۱۳۸۳)، *هویت‌های قدیم و جدید؛ قومیت‌های قدیم و جدید*؛ ترجمه شهریار وقفی‌پور، *فصلنامه ارغنون*. شماره ۲۴.

Al-Sanaa, Bashaiar, (2009), *Intimate Strangers and Estranged Intimates: An Investigation of the Impact of Instant Messaging and Short Message Service on the Size and Strength of Social Networks in Kuwait*, ProQuest LLC, Ph.D. Dissertation,

- The University of Southern Mississippi.
- Bartholomew, Mitchell K.; Schoppe-Sullivan, Sarah J.; Glassman, Michael; Dush, Claire M. Kamp; Sullivan, Jason M., (2012), New Parents' Facebook Use at the Transition to Parenthood, *Family Relations*, v61 n3 p455-469.
- Beros, F & Olick, M. (2000), Psychological Warfare Psy.org
- Kellner Douglas, (1996) "Television, Advertising and The Construction of Postmodern Identity", in *Media and Culture*, Routledge Publication.
- Van Dijk (1999), *The Network Society*, Sage Publication.